

فرهنگ روس

دوماهانه فارسی رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا. ایران در مسکو

ویژه نامه قرن طلایی ادبیات روسیه



بہش

فرہنگ روس

ویژہ نامہ قرن طلایی ادبیات روسیہ

فرهنگ روس: شماره ۲۱ مرداد و شهریور ۱۳۸۷

ویژه نامه قرن طلایی ادبیات روسیه

نشریه فارسی رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران در فدراسیون روسیه

مدیر مسئول و سردبیر: ابوذر ابراهیمی ترکمان

دبیر هیئت تحریریه: زهرا محمدی

گرافیک و امور فنی: محمد سجاد جوزدانی

همکاران این شماره:

نیما افشار

شادی شایگانی

مونا افشار

نشانی: مسکو، ۱۱۷۰۴۹، خیابان کارووی وال، شماره ۷، ورودی ۱۱،

ساختمان رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۲۳۷۰۰۱

نمابر: ۲۳۰۲۵۶۲

نقل مطالب با ذکر ماخذ بلامانع است.

فهرست

- سخن نخست..... ۴
- الکساندر پوشکین، تمام روسیه، تمامیت روسها..... ۶
- میخائیل لرمانتف، جرقه‌ای درخشان و زودگذر..... ۲۶
- شنلی که تمام ادیبان روسیه از آن زاده شدند، شنل نیکلای گوگل..... ۳۸
- آفریننده دانای ابله، فیودور داستایفسکی..... ۴۹
- لف تالستوی، معلم اخلاق روسیه..... ۶۱
- این لبخند تلخ، این آنتون چخوف همیشگی..... ۷۳

سخن نخست...

زبان مشترک تمام ملت‌ها زبان هنر است و هنر آراستن واژه‌ها به خیال و آفرینش آثار ادبی همواره از والاترین هنرها بوده است. دنیای ادبیات، دنیای شگفت آزادی اندیشه است.

این آزادی بی مرز خواستنی، اندیشه را به مرز نمی‌کشد و مجال تنفس در هوای رؤیا را به نویسنده و خواننده می‌دهد.

همین دنیای سرشار از آزادی است که در طول قرن‌ها مرزهای عرف و اخلاق فردی و اجتماعی را در جوامع تعریف می‌کند و شگفت آنکه با آغوش باز پذیرفته می‌شود.

راه میانبر هنر برای گفتگو و تعامل، امن‌ترین راه است و زبان‌ش گویاترین زبان. آرمان تمام ملت‌ها دستیابی به قله‌های رفیع انسانیت و مهر است و این مهم، همواره در دنیای ادبیات قابل دسترسی است. دیگر اینکه موانع درک متقابل نیز در این وادی به زیبایی تصویر می‌شوند.

دو ملت ایران و روسیه، از علاقه‌ها، دردها و سوابق تاریخی مشترک بسیاری برخوردارند. بسیاری از این مشترکات در ادبیات دو کشور نمود یافته‌اند.

به بیراهه نرفته‌ایم اگر گامی برداریم برای آشنا کردن این دو ملت با فرهنگ و ادبیات یکدیگر. هدف، رسیدن به مرز گفتگوی مدام و آرام است میان دل‌هایی که مشتاق شناختن و دانستن هستند. گام‌های پیشین را با چاپ ایران امروز و ایران-اسلاویکا برداشته بودیم.

ویژه نامه ادبیات روسیه در قرن طلایی‌اش، گامی کوچک است. نه نخستین و نه آخرین. اما گامی است که با امید رسیدن به هدف برداشته شده است.

به یاری پروردگار و امید به روشنی راه پیش رو، دریچه‌های دیگری به زندگی دیروز و امروز روسیه به رویتان خواهیم گشود. وضعیت مسلمانان، ایران‌شناسی و زبان فارسی در سرزمین روسیه، موسیقی و سینمای ریشه‌دار و عمیق این کشور و ... را برایتان در حد توان شرح خواهیم داد. در این شماره دل به دریای ادبیات قرن طلایی روسیه بسپارید. همراه باشید و در پناه حق!



آلكساندر پوئسكين، قام روبا، تاييت روسا

در اوایل قرن ۱۹ میلادی، زبان فرانسه محبوبیتی بسیار بیش از زبان مادری در میان روسها داشت و خانواده های درباری روسیه تزاری گفتگو به زبان فرانسه را بسیار شایسته می پنداشتند و برای کودکانشان نیز معلمان فرانسوی می گماردند. در این میان پدیده ای به نام پوشکین ظاهر شد که هرچند نخستین اشعارش را به زبان فرانسه نوشت، اما زبان و ادبیات روسیه را بسیار پاس می داشت و چنان گام بلندی در این راه برداشت که زبان ادبی امروز روسیه وامدار تلاش اوست. و بیهوده نیست که عبارت «پوشکین، همه چیز ماست»، به مثلی همیشگی و انکار ناپذیر در زبان مردم روسیه بدل شده است. پوشکین، فردوسی زبان روسی است که با توانی بی مانند، کاخ بلند زبان مادری اش را از گزند حوادث و تاخت و تاز فرهنگ بیگانه در امان نگاه داشت.

کودکی و نوجوانی

الکساندر سرگیویچ پوشکین، در ۲۶ ماه مه ۱۷۹۹ میلادی در مسکو زاده شد. پدرش از خانواده ای اشراف زاده بود که نسبش به الکساندر نوسکی می رسید. مادرش نوه آبرام پترویچ هانیبال، امیرزاده حبشی و یکی از سرداران بزرگ پطر کبیر بود. پوشکین نیز چهره ای کاملاً شبیه به اجداد مادری اش داشت. دیگر فرزندان خانواده پوشکین، خواهرش الگا و برادرش لئون بودند.

میهمانان همیشگی خانواده پوشکین - عموی شاعرش و نیز نیکلای کارامزین، شاعر برجسته قرن ۱۹ - تربیت ویژه به سبک فرانسوی اش، عشق به فرهنگ و زبان مادری که از سوی مادر و دایه محبوبش در او

پرورش یافت، همه و همه تأثیری بسزا در پرورش طبع الکساندر کوچک داشتند.

پس از سپری کردن دوران کودکی، تربیت و آموزش خانگی، در سال ۱۸۱۱، پوشکین وارد مدرسه تازه تاسیس تسارسکویه سلو شد که تحت نظارت مستقیم شخص امپراطور بود.

این مدرسه، نخستین مدرسه رسمی در روسیه بود و دانش آموزان آن با شرایط ویژه گزینش می شدند. مدرسه بیش از آموزش سیستماتیک، دوستی های ماندگار را برای پوشکین در پی داشت. کسانی نظیر دلویگ (۱۷۹۸-۱۸۳۱)، کوخلیکِر (۱۷۹۷-۱۸۴۶) و پوشین (۱۷۹۸-۱۸۵۹) از شاعران و ادیبان هم عصر پوشکین، از یادگاران دوران تسارسکویه سلو هستند.

تأثیرگذارترین واقعه دوران مدرسه، جنگ های داخلی سال ۱۸۱۲ بود که تأثیر آشکاری بر آثار بعدی شاعر داشت.

استعداد شگفت پوشکین در همان نخستین شعرهایش نمایان بود. شعر «به دوست شاعرم» سروده ۱۸۱۳ که در شماره ۱۳ سال ۱۸۱۴ در مجله «پیک اروپا» به چاپ رسید، نخستین اثر چاپ شده پوشکین است و رنگ و بوی شعر تغزلی فرانسوی را دارد. شعر «خاطرات تسارسکویه سلو» که توسط پوشکین و در سالروز گشایش مدرسه خوانده شد، تحسین و شگفتی درزاوین که بزرگترین و سرشناس ترین شاعر عصر بود، را برانگیخت. در همین جلسه ژوکوفسکی و باتیوشکوف نیز که از ادیبان عصر و عضو انجمن ادبی «آرزاماس» بودند، به ستایش پوشکین پرداختند.

موفقیت های ادبی پوشکین در دوران مدرسه باعث شد تا به هنگام فارغ التحصیلی از مدرسه لقب «امید ادبیات وطن» را به همراه داشته باشد.

دوران پترزبورگ

دوران پر تب و تاب سنت پترزبورگ از تابستان ۱۸۱۷ آغاز شد و تا بهار ۱۸۲۰ ادامه داشت. در همین دوران پوشکین رسماً به خدمت وزارت امور خارجه در آمد، اما بیش از آنکه دل به خدمت بسپرد، از جمع دوستان، تئاتر، زندگی بی دغدغه، عشق های گذرا و دوئل های همیشگی لذت می برد.

به گفته کارامزین و بسیاری از دوستان پوشکین، او فردی بود سبکسر، هوایی و نه چندان شایسته استعداد شگفت انگیزش! آشنایی پوشکین با آزادیخواهانی نظیر چادایف به اشعار این دوره اش رنگ و بوی لیبرالی بخشید. قصیده مشهور «آزادی» از آن جمله است. در همین سالها بود که منظومه «روسلان و لودمیل» نوشته شد و در آگوست ۱۸۲۰ به چاپ رسید. پایان یافتن این منظومه همراه بود با نارضایتی شدید امپراطور از رفتار و اشعار تند پوشکین. تبعید به سیبری و مجازات هایی از این دست، تبدیل به تبعید به جنوب روسیه با نظارت ژنرال اینزوف شد.

در بند تبعید

پس از دیدار با رییس جدید در یکاتریناسلاو و کسب اجازه برای سفر به قفقاز و کریمه، در سپتامبر ۱۸۲۰ پوشکین به کیشینیف می رود.

اطلاعتی که در کیشینیف از انقلاب های اروپا و آشوب ها و قیام های یونان به پوشکین می رسد و نیز ارتباط با اعضای انجمن های مخفی مخالف حکومت (آرلوف، رایفسکی، پِسکوف و ...) از یکسو رشد اندیشه رادیکال سیاسی پوشکین و از سوی دیگر آشنایی و علاقه او به بایرون (شاعر شهیر انگلیسی) و شعر فردگرایانه و آزادیجوی اورا در پی داشت که پر بود از تصاویر و تعبیر نو و تا حد زیادی شرقی! این آشنایی تازه در آثار: شال سیاه (۱۸۲۱)، اسیر (۱۸۲۲)، اسیر قفقاز (۱۸۲۰)، فواره باغچه سرا (۱۸۲۳-۱۸۲۱)، برادران راهزن (۱۸۲۳-۱۸۲۲) نمود ویژه ای دارد.

از این پس بود که پوشکین به عنوان نخستین شاعر رمانتیک شناخته شد و کار خود را در سبک های مختلف ادبی ادامه داد. شاهد این گوناگونی سبک ادبی، منظومه «گاوریلیاد»، شعر «الهه» و منظومه بلند «ترانه آلگ دل آگاه» است که هر یک در فضایی بسیار متفاوت نوشته شده اند. در کیشینیف نگارش رمان - شعر «یوگنی آنگین» آغاز شد که نه تنها وصف حال قهرمانان داستان، بلکه شاهد گویای انقلاب روحی - اندیشه ای شاعر نیز هست.

مشکلات شخصی، سیاسی و عاطفی که در این دوره گریبانگیر پوشکین بودند، به بحران سالهای ۲۴-۱۸۲۳ منجر شدند. در اواخر جولای ۱۸۲۴ بود که به دلیل سر باز زدن پوشکین از انجام امور شغلی و نیز به دلیل نامه ای که از او توقیف شده بود و بوی ارتداد از کلیسا می داد، از وزارت امور خارجه اخراج شد. در بخشی از نامه پوشکین نوشته شده بود: «امروزه خداشناسی هرچند آنچنانکه دیگران می پندارند، تسلی بخش نیست، اما متأسفانه پذیرفتنی ترین اعتقاد است». همین جمله کافی بود

که پوشکین را با برجسب ضد مذهب بودن به میخایلوفسکویه، زادگاه و ملک مادریش در شمال روسیه، تبعید کنند و تبلیغات بسیاری برای بدنام کردنش به راه اندازند. پاییز سال ۱۸۲۴ پوشکین نزاع شدیدی با پدرش داشت که از سوی دربار به نظارت بر پسرش گمارده شده بود. با این اوصاف تنها حامیان روحی - عاطفی پوشکین خانواده اوسیپوا و نیز دایه اش آرینا رادیونووا یا کولوا بودند.

در همین دوران میخایلوفسکویه است که شاعر با رمانتیزم وداع می کند و اشعاری نظیر «گفتگوی کتابفروش با شاعر»، «به سوی دریا»، منظومه «کولی ها» و نیز بخش های سوم، چهارم و پنجم «یوگنی آنگین» را می نویسد. مهمترین اتفاق ادبی این دوره برای پوشکین، درخشش نخستین جرقه های «باریس گادونف» است که بر پایه پژوهش های تاریخی شاعر و مطالعه نسخه دست نویس «تاریخ حکومت روسیه» نوشته نیکلای کارامزین استوار بود. توجه به تاریخ و فرهنگ های دوردست در شعر «به تأسی از قرآن» (۱۸۲۴)، درک تازه از ارزش های عشق در شعر معروف «لحظه ای شکفت انگیز را به یاد دارم...» (۱۸۲۵)، دوستی در شعر «۱۹ اکتبر» (۱۸۲۵) و اعتقاد به یگانگی شعر و آزادی و رسالت پیامبرگونه شاعر در اشعار «آندری شینه» (۱۹۲۵) و «پیامبر» (۱۹۲۶) نمودی بارز دارند و از ارزش بسیاری در پژوهش های پوشکین شناسی برخوردارند.

در جستجوی مهربانی

در سال ۱۸۲۵ پوشکین تصمیم گرفت بدون کسب اجازه از دربار به پترزبورگ برود، اما در واپسین لحظات تصمیم خود را عوض کرد و به نوشتن اثر «گراف نولی» پرداخت. اخباری که از قیام دسامبريست ها (انقلابیونی که قیامشان به شکستی سخت انجامید و همگی اعدام و تبعید شدند)، ناآرامی‌ها و دستگیری‌ها می‌رسید، احساسات پیچیده‌ای را در پوشکین برمی‌انگیخت که در اشعارش نمود می‌یافتند.

۸ سپتامبر ۱۸۲۶ در پی درخواست آزادی از تزار، برای پوشکین ملاقاتی در مسکو با تزار نیکلای ترتیب داده شد که در نتیجه آن، تزار شخصاً سانسور آثار پوشکین را بر عهده گرفت. این حادثه بر خلاف انتظار، حادثه چندان خوشایندی برای پوشکین نبود، چرا که حق همکاری آزادانه با مطبوعات و حتی شرکت در محافل ادبی، بدون اجازه کتبی از او سلب شده بود.

اما با وجود تمام محدودیت‌ها صدای اعتراض پوشکین از تمام واژه هایش به گوش می‌رسید. در «شاعر و عوام» (۱۸۲۸)، «آه! زندگی، هدیه غیر منتظره!» (۱۸۲۸)، «بر بلندی های گرجستان» (۱۸۲۹)، «دوست داشتیم و عشق هنوز ناممکن نیست!» (۱۸۲۹) و بسیاری آثار دیگر، فریاد درد پوشکین از بی مفهومی زندگی و بی دفاعی انسان در برابر طبیعت سرد بی تفاوت، جاری است.

سال ۱۸۲۹ سفرنامه «ارزروم» به چاپ رسید که در فصل نخست، آن پوشکین به دیدارش با فاضل خان شیدا اشاره کرده است. فاضل خان که از ادیبان نامدار دوران قاجار بود همراه با هیئتی برای امضاء عهدنامه

ترکمانچای به ارزروم رفته بود. دیدار پوشکین با وی و رفتار منطقی و فرهیخته فاضل خان تأثیر بسیاری بر پوشکین گذاشت و او حتی شعری نیز در همین سفر برای فاضل خان سرود.

پاییزانه‌های بالدینو

در سال ۱۸۳۱، پوشکین که مدت‌ها بود آرزوی زندگی آرام در کانون خانواده را داشت، با ناتالیا گانچارووا، زیباترین دختر محافل مسکو، پیمان زناشویی بست و به عنوان هدیه عروسی از جانب تزار اجازه چاپ «باریس گادونف» را کسب کرد. در این هنگام، شاعر در حال گذراندن دوران تبعیدش در روستای بالدینو در حومه نیژنی نووگراد بود. پاییز بالدینو در آفرینش آثار ماندگاری نظیر «الگیا» و «اهریمنان» نقش آفرین بود. در همین سال نگارش «یوگنی آنگین» به اتمام رسید.

نخستین تابستان پس از ازدواج را پوشکین در تسارسکویه سلو، املاک مادری‌اش به سر برد. در این دوران، انقلاب‌های اروپا، قیام لهستان و آشوب‌های گوشه و کنار داخل کشور دغدغه‌های فکری شاعر بودند که در اشعاری نظیر «سالگرد بارادینو»، «به نفرین کنندگان وطنم» و ... نمود یافته‌اند.

معاشرت با ژوکوفسکی و گوگل درباره تاریخ و فولکور روسیه در آثاری نظیر «افسانه سلطان»، «تاریخ پوگاچوف»، «تاریخ پطر» و «مسین سوار» رخ نموده‌اند.

بیشتر اشعار این دوره پوشکین قالب حماسی، اما مضمون عاشقانه دارند: «پاییز»، «پروردگار من! مگذار دیوانه شوم...»، «مسافر»، «من یادبودی برای خویش خواهم ساخت، اما نه با دستانم...» و

زندگی شخصی و خانوادگی در مسیر آرام خود پیش می‌رفت، هر چند که زندگی پتربورگی هزینه‌های بالایی داشت که درآمد حاصل از چاپ آثار در مجله «ساوریمنیک» به سختی جابجایی آن بود، اما پوشکین همچنان به شرافت نویسندگی خود پایبند بود.

در سال ۱۸۳۶ پوشکین، ژرژ دانتس فرانسوی، مهاجر فرانسوی را که علناً در پی برقراری ارتباط با ناتالی زیبا بود، به دوئل فراخواند. دانتس، حاضر به دوئل نشد و پس از زمان کوتاهی با خواهر ناتالیا ازدواج کرد تا از اتهامی که بر او وارد بود، بگریزد. اما پس از ازدواج هم رفتار دانتس و عکس‌العمل درباریان ثابت کرد که اوضاع تغییری به سمت بهبود نیافته است. ۲۵ ژانویه ۱۸۳۷، پوشکین برای دفاع از شرافت خود، نامه‌ای بسیار تند و اهانت‌آمیز به وان هکره، پدرخوانده دانتس نوشت که حاصل آن دوئلی بود که ۲۷ ژانویه، ساعت ۵ عصر انجام گرفت و به جراحت شدید پوشکین انجامید. هزاران نفر از مردم پترزبورگ در سرمای سوزان ژانویه در برابر خانه پوشکین اجتماع کرده بودند و برای سلامتی‌اش دعا می‌کردند، اما علیرغم تمام دعاها، دو روز بعد، در ۲۹ ژانویه ۱۸۳۷، روسیه «همه چیزش» را از دست داد.

ناتالی ۲۴ ساله، با چهار فرزند، علاوه بر اندوه از دست دادن پوشکین، نگاه‌های سنگینی که او را در مرگ شاعر گناهکار می‌دانستند، را تاب نمی‌آورد. پوشکین روزهای پیش از مرگ بسیار نگران همسرش بود و از

تزار درخواست کرد که او و فرزندانش را تحت حمایت خود داشته باشد. علیرغم اصرار پوشکین بر ازدواج مجدد ناتالی، این امر، تنها پس از ۷ سال و به اصرار یکی از سرلشکران تزار انجام گرفت. در سال ۱۸۴۴ ناتالیا با پتر لانسکوی ازدواج کرد و همواره با عشق فراوان از فرزندانش حمایت بیدریغ نمود. ناتالی در سن ۵۱ سالگی و در اثر ابتلا به ذات‌الریه درگذشت.

مرگ پوشکین به دست یک مهاجر بیگانه ناآرامی‌هایی در روسیه برانگیخت. منظومه «مرگ شاعر» لرمانتف در مسکو و سنت پترزبورگ دست به دست می‌گشت و اشک‌های بسیاری را بر گونه‌های سرد زمستان بی‌پوشکین جاری می‌کرد.

برای جلوگیری از شورش و ناآرامی، پیکر پوشکین پنهانی از پترزبورگ خارج شده و در صومعه‌ای نزدیک میخایلوفسکویه، روستای پدری‌اش که امروزه به پوشکینسکیه گوری معروف است، در کنار مادرش به خاک سپرده شد و به گفته درزاوین: «خورشید شعر روسیه غروب کرد.»

آثار

پوشکین آثار متنوعی نظیر شعرهای بلند، رمانهای منظوم، نمایشنامه‌ها و داستانهای منثور دارد. نام او با سرودن «روسلان و لودمیل» بر سر زبانها افتاد؛ این منظومه شعری حماسی و در عین حال رومانتیک است. داستان روسلان که در شب عروسی‌اش، همسر او توسط جادوگری دزدیده می‌شود و روسلان طی نبردهایی با سه رقیب سرسخت خود، لودمیل را باز می‌یابد.

نگارش این منظومه از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۰ بطول انجامید. از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱، «اسیر قفقاز» را نوشت که داستان مرد روسی است که اسیر مردان یکی از قبایل قفقاز شده است. دختری از اهل قبیله که دلبسته اوست، آزادش می کند و سپس خودش غرق می شود. قهرمان این داستان مردی سرخورده و مأیوس است که اسیر زندگی روسی خود شده است. دخترک نیز از شرایطی که دارد، ناراضی است. این نخستین بار بود که در ادبیات روسیه، نارضایتی قهرمانان مطرح می شد و همین امر بستری برای نویسندگان پس از پوشکین شد تا به بیان سرخوردگی قشر بزرگی از جامعه بپردازند. علاوه بر این «اسیر قفقاز» برای نخستین بار دروازه های شرق را به روی خواننده آثار پوشکین گشود.

پوشکین منظومه «فواره باغچه سرا» را که محبوبترین شعر او در دوران حیاتش بود، در سال ۱۸۲۳ سرود.

در این منظومه شاهد رویارویی دو عشق از دو جنس متفاوت هستیم. یکی از خوانین ترک کریمه، محبوبترین زنش را از خود می راند تا عشق دختر لهستانی پاکدامنی به نام ماریا را به خود بخواند. اما ماریا به دست همسر پیشین خان کشته می شود و خان بزرگ نیز انتقام ماریا را می گیرد و تا پایان عمر عشق ماریا را در دل دارد.

در پایان شعر، پوشکین حکایت دیدار خودش را با معشوقش در باغچه سرا باز می گوید و در این اندیشه است که معشوق او به کدامیک از دو زن داستان شبیه است.

«فواره باغچه سرا» با جمله‌ای برگرفته از کلام سعدی آغاز می‌شود: «بیشمار کسان از حوالی این فواره گذر می‌کنند. عده‌ای چشم از جهان فرو بسته اند و دیگران در سفرهای دور و درازند.»

به گواه پوشکین شناسان روس (چایکینا، روزنفلد، تاماشفسکی، واتسورا و غیره) این سرآغاز از این ابیات سعدی به وام گرفته شده است:

شنیدم که جمشید فرخ سرشت به سرچشمه ای بر به سنگی نوشت
بر آن چشمه چون ما بسی دم زدند برفتند چون چشم بر هم زدند

خود پوشکین نیز در نامه‌ای به ویازمسکی (شاعر هم عصر پوشکین) در اکتبر ۱۸۲۵ چنین می‌نگارد: «بین خودمان بماند، / فواره باغچه سرا / چرندی بیش نیست، اما سرآغازش بی‌نظیر است». در مقاله‌ای با نام «پیشگیری از نقدا» پوشکین به صراحت اعلام می‌کند: «منظومه را ابتدا / حرمسرا / نام نهاده بودم، اما این سرآغاز مالخولیایی از سعدی، که بی‌شک از تمام منظومه زیباتر است، هوش از من ربود!»

«کولی‌ها» نیز دیگر اثر مهم پوشکین است که در سال ۱۸۲۴ نوشته شده است.

یکی از مشهورترین، محبوبترین و تأثیرگذارترین آثار پوشکین، رمان منظوم «یوگنی آنگین» است که نگارش آن ۸ سال طول کشید (از ۱۸۲۳ تا ۱۸۳۱).

در این رمان محور اصلی داستان، «یوگنی آنگین»، قهرمان سرخورده ای است که برای فرار از روزمرگی‌های پیشین زندگی به روستای دور افتاده ای می‌رود. آنگین همواره در عشق کامیاب بوده، اما هرگز عشق واقعی را نیافته است.

در همسایگی خانه ای روستایی که آنگین در آن ساکن می شود، دختر جوانی به نام «تاتیانا» زندگی می کند. چندی نمی گذرد که تاتیانا به یوگنی دل می سپارد و عشق خود را به او اظهار می کند، اما او تاتیانا را از خود می راند.

عشق تاتیانا به آنگین تا پایان داستان باقی است، همچنانکه یاد او در ذهن آنگین همیشه باقی می ماند.

تاتیانا پس از ازدواجی سنتی و مرسوم به پطرزبورگ می رود و پس از سالها دوباره با آنگین دیدار می کند. دختر ساده و روستایی دیروز، امروز به بانویی سرشناس تبدیل شده است.

اینبار آنگین دلباخته تاتیانا می شود و زیبایی داستان در این است که آنگین عاشق یاد و خاطره همان دختر روستایی شده است، نه دلباخته تغییرات اجتماعی روی داده در او.

آنگین، عشق خود را با تاتیانا در میان می نهد؛ تاتیانا به او می گوید که هرچند هنوز هم بسیار دوستش دارد، اما به شرافت خود پایبند و به عهد ازدواج وفادار است.

بیهوده نیست اگر بگوییم: «تاتیانا بواسطه عزت نفس و خویشتنداری اش، محبوبترین زن آثار روسی است».

شعرهای تغزلی پوشکین از نظر تعداد، تنوع و شکوه، بی نظیرند. از جمله مهمترین شعرهای او عبارتند از: شب (۱۸۲۳)، گاری زندگی (۱۸۲۳)، تو و شما (۱۸۲۸)، مباد که دیوانه شوم (۱۸۳۳)، پیامبر (۱۸۲۷)، خاطره (۱۸۲۸)، پاییز (۱۸۳۳)، صبح زمستانی (۱۸۲۹)، گل (۱۸۲۸)، اسیر و دهها شعر دیگر.

علاوه بر شعرها، منظومه‌ها و داستانهای منظوم، پوشکین داستانهای بسیاری نیز به نثر دارد که از بهترین داستانهای روسی محسوب می‌شوند. «داستانهای بلکین فقید»، «دختر کاپیتان»، «دوبروفسکی»، «بی‌بی پیک» و ... از جمله داستانهای مشهور پوشکین هستند.

«داستانهای بلکین» که متشکل از ۵ داستان کوتاه است، در سال ۱۸۳۰ نوشته شده است.

یکی از تأثیر گذارترین داستانهای این مجموعه، «رئیس چاپارخانه» است. داستان مردی که با دخترش «دونیا» زندگی شادی دارد، تا اینکه پای افسر سواره نظامی به خانه کوچک روستایی آنها باز می‌شود و تصمیم می‌گیرد پنهانی با دونیا ازدواج کند.

دونیا با وعده زندگی مرفه در پطرزبورگ، با افسر فرار می‌کند. پدر ساده دل و رنج کشیده او که گمان می‌کند دخترش را دزدیده‌اند، به دنبال او می‌رود.

او با برخوردی توهین آمیز از سوی داماد تحمیلی اش روبرو شده و می‌بیند که دونیا، آگاهانه پدر را رها کرده و تن به زندگی شهری سپرده است. پدر به چاپارخانه بازمی‌گردد و از شدت میخوارگی می‌میرد.

سالها بعد، دخترک در هیئت بانویی با کالسکه‌ای زیبا و با سه فرزند باز می‌گردد، اما باید پدر را در گورستان ملاقات کند...

یکی دیگر از رمانهای پوشکین، رمان تاریخی «دختر کاپیتان» است (۱۸۳۶-۱۸۳۳)، که حوادث آن در زمان قیام پوگاچوف روی می‌دهد. ماجراهای افسری جوان، به نام گیرینیف و زیردست او به نام ساولیچ است.

گرینیوف و همراهش عازم پاسگاهی دورافتاده در بلاگورسک هستند که محل خدمت افسر جوان خواهد بود. دیدار با ماریا میروناوا دختر فرمانده-ی پاسگاه و دلبستگی به او؛ دوئل با رقیب عاطفی و محاصره پاسگاه توسط پوگاچوف (شورش پرآوازه) ماجراهای بعدی داستان را تشکیل می‌دهند. اسارت گرینیوف به دست پوگاچوف و سپس آزاد شدنش به خاطر لطفی که مدتها پیش به پوگاچوف کرده و پوستینش را به او بخشیده بود، بر لطافت و وجه انسانی داستان می‌افزایند.

«بی‌بی پیک» (۱۸۳۳) دیگر اثر داستانی پوشکین است که در آن خیال و واقعیت به گونه‌ای بسیار هنرمندانه در هم می‌آمیزند. هرمن، قهرمان داستان، قصه شاهزاده پیری را می‌شنود که پس از باخت در قمار، با تردستی مرموزی باج‌بجایی سه ورق، توانست خود را نجات دهد. هرمن، که هرگز ورق بازی نکرده است و مشتاق به دست آوردن راز این بازی پیرزن است، موفق می‌شود به خانه او راه پیدا کند. اما پیرزن وحشتزده پیش از آنکه بتواند رمز را به جوان بگوید، می‌میرد. اما ماجرا با مرگ پیرزن آغاز می‌شود، روح او پس از خاکسپاری بر جوان ظاهر شده و سه ورق افسانه‌ای را به او نشان می‌دهد. هرمان با دو ورق صاحب ثروت کلانی می‌شود، اما با سومی همه چیزش را از دست می‌دهد و در نهایت این کابوس جوان را به جنون می‌کشاند.

از زبان پوشکین:

خاطره

وقتی روز پرهیاهو برای انسان فانی سکوت می کند
و در کومه های سوت و کور شهر
سایه کمرنگ و نیم شفاف شب فرو می افتد
و خواب به پاداش تلاش روز، از راه می رسد
در آن هنگام روزم در سکوت می گذرد
- لحظه های رنج آور بیداری و بیخوابی
در بیکارگی شباهنگام -
دردهای درونم بیدار می شوند و زبانه می کشند
آرزوهایم زیر بار غم در جوش و خروش اند
در اندیشه ام، بی شمار اوهام غمبار
سنگینی می کنند
و خاطراتم، خاموش و آرام
تومار بلند خود را در برابرم می گسترند
و من، با نفرت صفحات زندگی ام را مرور می کنم
به خود می لرزم و نفرین می فرستم
غمگینانه به شکوه می نشینم و غمگینانه اشک می ریزم
اما اشکهایم، سطرهای غمبار را نمی زدایند...

خستگی

ای دوست!

هنگامه اش فرا رسیده:

قلبها در جستجوی آرامشند

روزها از پس هم می گذرند

و هر لحظه، تکه ای از زندگی را با خود می برد

و من و تو، هر دو،

همچنانکه به زندگی می اندیشیم،

در چشم بر هم زدنی می میریم

در دنیا خوشبختی نیست

اما آرامش هست

آزادی و عصیان هست...

مدتهاست که من در دلم آرزویی دارم

که دیگران بر آن حسرت می برند

مدتهاست همچون برده ای خسته

می خواهم به صومعه بگریزم

به دور از رنجها و لذات پاک...

زیستن

آبهای عمیق،

نرم و موزون در جریانند

و مردمان خردمند

آرام زندگی می کنند.

پوشکین در ایران

در سالهای مختلف آثار متعددی از پوشکین در ایران ترجمه و چاپ شده است. بخشی از این ترجمه ها از متن اصلی و برخی نیز از زبانهای واسطه به فارسی ترجمه شده اند. با این وجود همچنان نیاز به ترجمه اصولی چاپ آکادمیک مجموعه آثار پوشکین (در ۱۶ جلد) به زبان فارسی احساس می شود. آثار و اندیشه های پوشکین از دیدگاه های مختلف می تواند مورد توجه ویژه مخاطب ایرانی قرار بگیرد. علاوه بر نگاه ویژه و متفاوت به شرق، پوشکین به عنوان یک شاعر بسیار شناخته شده و مطرح در اروپا، جایگاه بی مانندی را در ادبیات روسیه و ادبیات جهانی به خود اختصاص داده است. آثاری که از پوشکین در ایران به چاپ رسیده اند، عبارتند از:

- یوگنی آنه گین (۱۳۴۲) ترجمه منوچهر وثوقی نیا
- دوشیزه روستائی و چند اثر دیگر (۱۳۴۳) ترجمه کاظم انصاری
- منتخبی از بهترین آثار پوشکین (۱۳۵۱) ترجمه صادق سرابی
- داستانهای ایوان پترویچ بلکین فقید (۱۳۵۴) ترجمه ضیاالله فروشانی
- دختر سروان (۱۳۶۳) ترجمه شیوا رویگریان

- دختر کاپیتان. دوبروفسکی. داستانهای بلکین (۱۳۶۳)
- ترجمه علی بیات و ضیاءالله فروشانی
- تیرانداز (۱۳۷۰) ترجمه ضیاءالله فروشانی
- روسالکا و میزبان سنگی (۱۳۷۰) ترجمه پرویز
- ماهی گیر و ماهی طــــلائی (۱۳۷۷) ترجمه منیژه رضائی زاده
- مهمان ســــنگی و پری دریائی «دوتراژدی» (۱۳۸۰)
- ترجمه‌ی حمید دستجردی
- اشعار و داستانهایی از الکساندر سرگیویچ پوشکین
- (۱۳۸۱) ترجمه صادق سرابی
- بی بی پیک: و چند داستان دیگر (۱۳۸۱) ترجمه محمد اسماعیل فلزی
- جوجه خروس طلایی (۱۳۸۲) ترجمه محدثه محمدی
- بی بی پیک (۱۳۸۳) ترجمه محمد مجلسی
- سوارکار مفرغی (۱۳۸۳) ترجمه حمیدرضا آتش برآب
- نشر
- مسافر: اشعار پوشکین (دوزبانه) (۱۳۸۴) گردآوری و ترجمه زهرا محمدی
- نایب چاپارخانه، ترجمه سعید نفیسی
- آثاری نیز درباره پوشکین در ایران ترجمه و یا نگاشته شده‌اند که عبارتند از:

• زندگینامه پوشکین (هانری تروایا) (۱۳۷۴) ترجمه حسینعلی هروی

• قرآن در اشعار الکساندر پوشکین (۱۳۸۴) تالیف جان‌اله کریمی‌مطهر، مرضیه یحیی‌پور

• پوشکین: امیر شعرا روسیه، نجاتی صدقی

همچنین در مجتمع خدمات بهزیستی نابینایان رودکی نواری از داستانهای پوشکین با ترجمه محمدباقر سعیدی و با صدای میشا وکیلی منتشر شده است.

همانگونه که پیشتر گفته شد، مجموعه آثار پوشکین چندان برای خواننده ایرانی شناخته شده نیستند. ترجمه مجدد و اصولی‌تر آثار ترجمه شده تا کنون و نیز آثار ترجمه نشده از نیازهای انکارناپذیر امروز است. این امر راه را برای انجام کارهای تحقیقاتی در حوزه علوم انسانی و ادبیات، بویژه برای کسانی که به زبان روسی آشنا نیستند، هموار می‌کند.



یغابیل لراشف، جرقه‌ای دشمن و زوکلر

اگر چه جوانی و خامی به پندار بسیاری، با هم در آمیخته اند و باید جوانی طی شود تا دستاوردی شایسته در زندگی داشت، اما کسانی هستند که در عین جوانی پله های ترقی اندیشه را درنور دیده اند و آنچه حاصل جوانیشان است، پختگی شگفتی دارد. نمونه اینچنین روح های شگرفی میخائیل یوریویچ لرمانتف است که سوم اکتبر سال ۱۸۱۴ میلادی در شهر مسکو متولد شد. مادرش ماریا میخایلوونا از خانواده سرشناس و ملاک آرسینیف و پدرش یوری پترویچ لرمانتف، از افسران ارتش بود.

در بهار سال ۱۸۱۵، لرمانتف و خانواده اش مسکو را به عزم تارخان ترک کردند و بدین ترتیب سالهای کودکی لرمانتف در تارخان سپری شد.

بیشتر اطلاعات مربوط به کودکی لرمانتف از یادداشت هایی که بعدها نوشت، به دست آمده اند. چنانکه در سال ۱۸۳۰ در جایی می نویسد: «زمانی که سه سال بیشتر نداشتم، ترانه ای بود که اشکهای مرا جاری می کرد. ترانه ای که مادرم، مادر سرشار از آرامشم برایم به زمزمه می خواند.»

میخائیل سه ساله بود که مادرش را از دست داد. اما تراژدی کودکی او در اینجا به پایان نرسید. او مجبور به تحمل دوری از پدرش نیز شد که به کروپوتوا رفت. از آن پس سرپرستی لرمانتف را خانواده مادری اش و بویژه مادر بزرگش بر عهده گرفتند. مشاهدات کودکی لرمانتف در مشاجرات پدر و مادر بزرگش خلاصه می شد. مادر بزرگ همواره پدر میخائیل را در مرگ زود هنگام دخترش مقصر می دانست و این اختلاف، شکاف و فاصله عمیقی میان لرمانتف و پدرش ایجاد کرده بود. مادر بزرگ از ابتدا مخالف ازدواج دخترش با مردی بود که او را به عیاشی و میخوارگی می شناخت؛

اما ماریا و یوری آنچنان دل‌باخته هم بودند که از خانه گریختند و در محلی نامعلوم پیمان زناشویی بستند. حاصل این پیوند پنهانی، میخائیل بود که تقریباً تمام زندگی‌اش در اضطراب و دلهره و درگیری گذشت.

در سال ۱۸۲۵ لرمانتف همراه خانواده مادری‌اش به قفقاز سفر کرد و مدتی را در کنار چشمه‌های آب معدنی آنجا به سر برد. زندگی در مناظر زیبای قفقاز برای لرمانتف سرشار از شور و هیجان بود. او که تحت آموزش معلمان فرانسوی و آلمانی بود، حتی زبان مادری‌اش، روسی را نیز از کودکان همبازی‌اش در تارخان فراگرفت. مادر بزرگ لرمانتف زنی بسیار خشن و سخت گیر بود که با وجود عشق بسیار به نوه‌اش در او احساس تنهائی و بی‌کسی را برمی‌انگیخت. همین احساس از میخائیل کودکی بسیار خجالتی، کمرو و منزوی پدید آورده بود.

شاعر آینده روسیه تحصیلات خود را در یک مدرسه شبانه روزی که در نزدیکی منزل مادر بزرگش بود، آغاز کرد. وی در زمان تحصیل در مدرسه شبانه روزی نیز از انزوا در نیامد و با همکلاسی‌هایش ارتباط دوستی نزدیک برقرار نکرد. او همواره به ادبیات پناه می‌برد که تنها دوست صمیمی و یار دوست داشتنی میخائیل بود.

لرمانتف در سن چهارده سالگی شعر مشهور و معروف خود را به نام «هریمن» سرود. انتشار این شعر، استعداد سرشار او را در جامعه مطرح ساخت.

میخائیل در مدرسه به زبان‌های فرانسه، آلمانی و انگلیسی کاملاً آشنا شد و در کنار تحصیل، عشق و علاقه شدیدتری به تئاتر و موسیقی پیدا

کرد، به طوری که هنوز هم چندین پرده نقاشی و نمایشنامه از او به یادگار مانده است.

وی در سال ۱۸۳۰ میلادی در شانزده سالگی، وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مسکو شد، اما دیری نپایید که عشق به ادبیات باعث شد که در همان سال خود را به دانشکده ادبیات همان دانشگاه انتقال دهد.

در ژانویه ۱۸۳۷ میلادی، پس از مرگ پوشکین در دوتل با دانته فرانسوی، لرمانتف منظومه معروف «مرگ شاعر» را سرود که سرشار بود از احساس تأثر عمیق ملت روسیه در غم از دست رفتن بزرگ‌ترین شاعر دوران. در این منظومه با لحنی بسیار تند با عاملان قتل پوشکین سخن گفته شده بود و همین امر خشم درباریان را برانگیخت. اندکی پس از سرودن این شعر لرمانتف دستگیر و به قفقاز تبعید شد تا در خدمت سواره‌نظام کار کند.

لرمانتف دو سال تمام در تبعید بسر برد، اما اندک زمانی پس از تبعید با دخالت‌های سفیر فرانسه دوباره تبعید شد. حاصل دوران تبعید برای لرمانتف اتمام بخش‌های مهمی از رمان «قهرمان دوران» بود که از مهمترین آثار او به شمار می‌رود. این رمان روانشناختی رئالیستی که شامل ۵ داستان: فاتالیست، تامان، ماکسیم ماکسیمیچ، بلا و شاهزاده مری است، در سال ۱۸۳۹ با نوشتن «شاهزاده مری» به پایان رسید و در سال ۱۸۴۰ چاپ شد. شخصیت محوری تمام داستانها شخصی بنام پیچورین است که به اعتقاد بسیاری از منتقدان ادبی خود لرمانتف است،

یک «آدم زیادی» که سالها پیش از موعد پا به دنیا گذاشته بود و به خاطر تفاوت و برتری‌اش بر دیگران، هرگز مورد درک واقع نشد.

پسر سفیر فرانسه، «بارانت» که احساس می‌کرد لرمانتف در منظومه «مرگ شاعر» به او و هموطنانش توهین کرده‌است، در همین سال (۱۸۴۰) بر سر این موضوع جدالی با لرمانتف داشت که به دوئل انجامید. دوئل به دعوت بارانت انجام شد و هر دو طرف از آن جان به در بردند.

در آوریل ۱۸۴۰ نویسنده و منتقد رادیکال روس دیداری با لرمانتف - که از دوران دانشگاه با او آشنا بود - داشت. او درباره شاعر جوان چنین می‌نویسد: «لرمانتف یک استعداد شگفت‌انگیز جهنمی دارد! یک روح عمیق و توانا! او با یقین و ایمان به هنر می‌نگرد. او از بزرگترین شاعران روسیه است با طبعی خارق‌العاده!».

در همین سال بود که او شعرهای معروف «از گوته»، «ابرها»، «همچون کودکی با گیسوان در هم گره خورده...» و ... را سرود.

و سال ۱۸۴۱ فرا می‌رسد. سالی که روسیه باید در مرگ شاعری دیگر به سوگ بنشیند. شگفت اینکه لرمانتف در همین سال شعر «وصیت‌نامه» را می‌نویسد که در بخشی از آن آمده است:

...اگر کسی مرا از تو پرسید...

- هر که پرسید -

به او بگو که گلوله‌ای از میان سینه‌ام گذشت،

و شرافتمندانه مردم...

در جولای آخرین سال زندگی، لرمانتف که در پیتیگورسک به سر می‌برد، با یکی از آشنایان قدیمی‌اش به نام «مارتینف» که سرگرد بازنشسته‌ای بود، دیدار کرد. میخائیل به دوست قدیمی‌اش لقب «خنجر» داده بود، بواسطه شمشیر بلندی که وی همواره به کمر می‌بست.

لرمانتف اغلب در آلبوم دختران جوان محلی کاریکاتورهایی از خودش و مارتینف می‌کشید. مارتینف همواره از این کار لرمانتف خشمگین می‌شد و از او می‌خواست که دست از شوخی‌های خود بردارد. اما لرمانتف، آزرده‌گی خاطر مارتینف را هرگز جدی نگرفت و سرانجام این شوخی‌های همیشگی به دوئلی مرگبار انجامید و همانگونه که لرمانتف پیش‌بینی کرده بود: «... گلوله‌ای از میان سینه‌ام گذشت!».

تزار نیکلای پس از شنیدن خبر مرگ لرمانتف گفت: «سگی بود که مثل سگها مرد!».

لرمانتف در حالی زندگی را وداع گفت که طعم همه چیز را چشیده بود: تنهایی، عشق، مبارزه، اسارت، تبعید، شهرت و دوستی!

تأثیر بسزای لرمانتف در ادبیات روسیه انکارناپذیر است. عصر طلایی شعر روسیه پس از پوشکین با پرچمداری لرمانتف به حیات خود ادامه داد.

لرمانتف با ۲۷ سال سن، یکی از مطرح‌ترین شخصیت‌های ادبی روسیه است که بر بسیاری از نویسندگان بزرگ تأثیری انکارناپذیر داشت. بسیاری از منتقدان معتقدند که «جنگ و صلح» تالستوی الهام

گرفته از ستایش سربازان عادی و گمنام در «بارادینو»ی لرمانتف است که در سال ۱۸۳۶ سروده شد.

چخوف و تالستوی «تامان» را بهترین داستان کوتاه روسی نامیده‌اند و داستایفسکی مجذوب شخصیت پیچورین، شخصیت نخست رمان «قهرمان دوران» بود.

آخرین یادداشت‌های لرمانتف در سحرگاه ۱۶ ژوئن ۱۸۱۴ نگاشته شده‌اند: «ساعت دو بعد از نیمه شب است، هنوز میل به خوابیدن در خود احساس نمی‌کنم. گرچه استراحت لازم است، زیرا باید چنان آرامشی در خود بیافرینم که فردا دستم نلرزد. اما آیا بخت یار من خواهد بود؟ چگونه؟ آیا در این نبرد، در این دوئل لعنتی من باید بمیرم یا مارتینوف؟ و یا هر دو؟»

مهمترین آثار لرمانتف عبارتند از «قهرمان دوران»، «نو راهب»، «اهریمن»، «بالماسکه»، «اسیر قفقاز» و اشعار او که از شهرتی بی‌مانند در روسیه و کشورهای اروپایی برخوردارند.

از زبان لرمانتف:

از گوته

ستیغ کوه‌ها در تیرگی شب آرمیده‌اند
و دره‌های آرام، از مه سرشارند

- مہی شفاف و تازہ
 کہ راہ را ناپیدا نمی کند
 و برگہا را بہ رقص نمی خواند
 *

اندکی درنگ کن! (صبر کن)
 تو نیز بہ آرامش خواهی رسید...

عروج

تنہا
 گام در راہ می گذارم
 از میان مہ، راہم بروشنی پیدا است
 شب، آرام است
 و صحرا، غرق نیایش پروردگار
 و ستارہ ہا با ہم غرق گفتگو

آسمانہا
 شکوہمند و شگفت انگیزند
 و زمین
 با درخششی شگفت آرمیدہ است
 این چیست؟
 این چیست کہ اینسان برایم سخت و دردناک است؟
 در انتظار چیستم؟

و اندوهگین کدامین غم؟
 مرا نه از زندگی خواسته ای است
 و نه بر گذشته ام افسوسی
 آزادی می خواهم و آرامش
 می خواهم همه چیز را به فراموشی بسپارم
 و آسوده بیارامم

اما نه چنان خوابی سرد
 که در گورم خواهم داشت
 که خوابی می خواهم جاودان
 آنچنان که شور زندگی در دلم آرام بگیرد
 آنچنان که نفس هایم از سینه به آرامی برآیند

و هر شب و هر روز
 تمام شب و تمام روز
 از عشق ترانه بخوانم
 و درخت دیرسالی که در سایه سارش نشسته ام
 سبزی جاودانه بیابد
 برقصد و به هیاهو درآید...

نیایش

ای توان مطلق!

به محاکمه ام منشین

و برایم کیفر مخواه

به جرم اینکه تیرگی گور زمین را

- با تمام هوس ها و آشوبهایش -

دوست می دارم

به جرم اینکه دلم، جریان سیال واژه های زندگی بخشت را

به سختی پذیراست

به جرم اینکه اندیشه ام از تو دور است

و در گمراهی سرگردانم

و گدازه های آتش عشق

در سینه ام به طغیان رسیده اند

و آشفستگی های عصیانگر

دیدگان دلم را تار کرده اند

و دنیای زمین برایم تنگ است

پروردگار من!

می ترسم از شناختن و دانستن

و همواره با ترانه های گناه آلود

به التماس نمی نشینم

اما اینک
 خاموش کن این شعله حیرت انگیز آتش افروز را،
 قلم را به سنگ بدل کن،
 و نگاه گرسنه ام را
 از آزمندیهای دهشتناک دور بدار،
 آفریدگار من!
 از عطش سرودن رهایم کن تا آزاد و سبکبار
 از راه تنگ رهایی، رجعتی دوباره بسویت آغاز کنم!

آثار متعددی از لرمانتف در سالهای مختلف در ایران ترجمه و چاپ شده‌اند، اما لرمانتف نیز چون پوشکین، شاعری ناشناخته برای مخاطب ایرانی باقی مانده است. آثار منشور میخائیل یوریویچ با اقبال بیشتری از سوی مترجمان روبرو بوده‌اند. آثار چاپ‌شده این شاعر و نویسنده بزرگ در ایران عبارتند از:

- فاتالیست، ترجمه: امان‌الله شهابی
- عاشق غریب، ترجمه: علی ایثاری کسمایی
- قهرمان دوران، ترجمه: کریم کشاورز
- قهرمان عصر ما، ترجمه: مهری آهی
- مرگ شاعر (گزیده اشعار لرمانتف) (۱۳۸۲)، گردآوری و ترجمه: زهرا محمدی

- انسان و امیدال (تراژدی) (۱۳۸۴) ترجمه: فرنگیس اشرفی، مرضیه یحیی‌پور، جان‌اله کریمی مطهر
درباره لرمانتف نیز خشایار دیهیمی کتابی از جان مرسرو ترجمه کرده است:
- میخائیل لیرمونتوف (جان مرسرو) (۱۳۷۵) ترجمه:
خشایار دیهیمی



Николай Васильевич Гоголь
(1809—1852)

شعری که تمام ادیبان روسیه از آن زاده شدند مثل یحیی کمال

درام، طنز، شیرین، تلخ، دردناک، شادی آور و همه چیز ... اینها هنوز تمام کلماتی نیستند که می‌توان در توصیف زبان گوگل به آنها اشاره کرد.

نیکلای واسیلویچ یانوفسکی که بعدها پدر بزرگش فامیلی «گوگل» را برای او برگزید تا به نجیب‌زادگان قزاق، مانند شود، بیستم مارس ۱۸۰۹، در املاک روستایی خانوادگی‌شان در اکرین دنیا آمد.

پدرش مردی تحصیل کرده و خوش ذوق بود. از او قطعات طنز، شعر و حتی نمایشنامه‌هایی به یادگار مانده است.

دبیرستان شبانه روزی «پالتاوا» (۱۸۲۱-۱۸۱۸) و سپس «نیژین» (۱۸۲۸-۱۸۲۱) شاهد برداشته شدن نخستین گام‌های نیکلای در مسیر ادبیات بودند. در همین سالهای مدرسه کودکی گوگل با مرگ پدرش در ماه مارس ۱۸۲۵ به پایان رسید.

پس از پایان کلاس چهاردهم در سال ۱۸۲۹، گوگل عزم سن پترزبورگ می‌کند و به کارمندی دولت مشغول می‌شود. گهگاه قلمش نیز عصیان می‌کرد و دون‌پایگی کار دولتی را از یاد او می‌برد. نخستین شعرهای روایی گوگل با موفقیت چندانی همراه نبودند.

در سال ۱۸۳۱، گوگل برای نخستین بار با الکساندر پوشکین دیدار کرد، این دیدار اثری شگرف بر اندیشه‌های ادبی گوگل داشت. پس از این دیدار، تا سال ۱۸۳۴ نیکلای به تدریس تاریخ در «کانون میهن‌پرستان» پرداخت.

سال ۱۸۳۲، سال چاپ موفقیت آمیز «عصرها در مزرعه، در کنار دیکانکا» بود. این کتاب شامل قصه‌های طنزآمیزی بود که پرده‌هایی از زندگی اکرین را نیز نمایش می‌دهد. در بعضی از این داستانها افسانه‌های

بومی و عقاید خرافی و زندگی روستائیان که پیوسته تحت نفوذ جادوگران و جن‌گیران بوده‌اند، وصف می‌کند. خاطرات کودکی، صحنه‌های تغزلی و عاشقانه که در آن نه از بردگی نشانه‌ای است و نه از فقر و بینوایی، در این مجموعه فراوان به چشم می‌خورد. پیروزی برق‌آسای این اثر گوگل را به شهرت و افتخاری که سالها در انتظارش بود، رساند.

پس از چاپ این اثر، گوگل بخت خود را در استادیاری تاریخ در دانشگاه سن‌پترزبورگ آزمود که با موفقیت چندانی مواجه نشد. از این پس، تمام زندگی گوگل عمدتاً به نویسندگی سپری شد.

در سال ۱۸۳۵ مجموعه داستانی «میرگوراد» را منتشر کرد. داستان آغازین این مجموعه، «ملاکان قدیم»، شرح به پایان رسیدن زندگی سنتی است. دیگر داستان معروف مجموعه «میرگوراد»، که تحت تأثیر مستقیم والتر اسکات سروده شده، داستان تاریخی «تاراس بولبا» ست. قهرمان داستان پهلوانی است مقتدر و بسیار متفاوت با دیگر شخصیت‌های آثار گوگل که یا دیوانه‌اند، یا شیاد، یا ورق‌بازهای همیشه بازنده. «تاراس بولبا» ستایشی است از ملت قزاق. اصل قصه به قرن هفدهم و دوره مبارزه‌های قزاقهای اکرایی با مردم لهستان می‌رسد. «تاراس بولبا» قهرمان داستان، قزاقی پنجاه ساله است که پیوسته آمادگی دارد تا خون خود را در راه ایمانش بریزد، پس برای مبارزه با ستمگران لهستانی شب و روز در جلگه‌های پهناور روسیه می‌تازد و جنگ را آغاز می‌کند و در جریان جنگ، پسر کوچکش را که بر اثر عشق به دختری لهستانی به پدر خیانت می‌کند و به سپاهیان دشمن می‌پیوندد، می‌کشد و به دنبال پسر بزرگش که به اسارت دشمن درآمده می‌رود، اما شکست

می‌خورد و با خشم و بیرحمی همه‌جا را به ویرانی می‌کشد، تا سرانجام اسیر می‌گردد و کشته می‌شود. در این اثر حماسی تلاش شده تا روح پهلوانی ملت روسیه توصیف شود.

نیکلای گوگول درباره قهرمانانش چنین می‌گوید: «نگار نیرویی شگفت و سحرآمیز مقدر کرده که من پا به پای قهرمانان عجیب و غریبم، دنیا را با تمام وسعتی که از کنارمان می‌گذرد به تماشا بنشینم؛ و من از میان لبخندهای نمایان و اشک‌های نادیدنی و پنهان، عبورش را می‌نگرم».

«قصه‌های سن پترزبورگ» شامل داستانهای: ۱. یادداشت‌های یک دیوانه، ۲. کالسکه، ۳. بزرگراه نفسکی، ۴. دماغ، ۵. پرتره ۶. شنل، بیانگر روابط اجتماعی و آشفته‌گی ذهن افراد جامعه است که بر بسیاری از آثار دیگر نویسندگان روس، نظیر داستایفسکی تأثیر فراوان داشته است. به اعتقاد بسیاری از منتقدان «یادداشت‌های زیرزمینی» و «جنایت و مکافات» تأثیر گرفته از قلم گوگل هستند.

در «یادداشت‌های یک دیوانه»، این سؤال اساسی و خردمندانه مطرح می‌شود که چرا تمام کامیابی‌های زندگی نصیب کسانی نظیر ژنرال‌ها می‌شود؟ این داستان، توصیف برجسته‌ای است از روح مالیخولیایی کارمندی دون‌پایه که به دختر رئیس خود دل می‌بندد و از سوی او رانده می‌شود، پس از آن، وی خود را با این خیال موهوم تسکین می‌دهد که دختر واقعاً او را دوست دارد و به تدریج که بیشتر دستخوش اوهام می‌شود.

در داستان «بزرگراه نفسکی» هنرپیشه‌ای با استعداد، دلباخته دختری زیبا، شاعر و رمانتیک می‌شود. اما نهایتاً پسر می‌فهمد که دختر، فاحشه

است. هنرپیشه، پس از فروریختن قصر رؤیایی‌اش، دست به خودکشی می‌زند.

یکی از داستانهای این مجموعه داستان معروف «دماغ» است؛ روایت مردی که دماغش را گم می‌کند، دماغی را که تصمیم گرفته زندگی مستقلی داشته باشد. اینگونه تصویرپردازی‌های سورئالیستی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن ۱۸ بسیار معمول بودند.

مردی به نام «کوالف» درخواستی می‌نویسد برای یافتن دماغش و داستان از همین نقطه آغاز می‌شود. کوالف به مسکو آمده تا پله‌های ترقی نردبان مقامات اجتماعی را یکی پس از دیگری بپیماید. ولی این کار بدون داشتن چهره‌ای کامل غیر ممکن به نظر می‌رسد. کمی بعد دماغ خود را می‌بیند که در کالسکه‌ای نشسته و با لباس کارمندان عالیرتبه باشکوه بسیار از شهر عبور می‌کند، می‌کوشد که دماغ را راضی کند تا به جای همیشگی خود بازگردد، برای این کار اعلانی به روزنامه می‌دهد که از طرف دفتر روزنامه پذیرفته نمی‌شود، او با خود می‌اندیشد که: «نداشتن یک دست یا حتی یک پا قابل تحمل است ولی آدم بدون دماغ چی؟!...». به هر حال دماغ فراری که به روش نامعلومی از خانه یک خدمتکار ساده سردرآورده بود، به صاحب خود باز می‌گردد، اما ایده اصلی داستان، اهمیت بسیار زیاد و بیش از حد مقام اجتماعی افراد در برابر شخصیت آنهاست.

«شنل» از مشهورترین داستانهای کوتاه گوگل است که به مقایسه چالش‌های موجود در فاصله افتادگی و تواضع طبقه ضعیف جامعه و رفتار توهین‌آمیز افراد بلندپایه می‌پردازد: «آکاکی آکاکییوچ»، یک کارمند دون

پایه‌ی دولت است. با آغاز فصل زمستان او درمی‌یابد که نیاز به شنلی نو و گرم دارد که کمی هم ژست اجتماعی‌اش را بالا ببرد. بالاخره موفق می‌شود پولی پس‌انداز کرده و یک شنل نو بخرد. همکارانش در اداره یک مهمانی به افتخار خرید شنل ترتیب می‌دهند. اما تمام این شادی‌ها دیر نمی‌پاید و در راه بازگشت به خانه، چند دزد شنل را به یغما می‌برند.

آکاکی برای باز یافتن مالِ باخت‌اش از مقامی بلندپایه تقاضای کمک می‌کند؛ ولی با چنان زندگی و خشونت‌ی مواجه می‌شود که سه روز بعد از شدت اندوه و فشار عصبی می‌میرد.

پس از مرگ روح سرگردان آکاکی به دزدیدن شنل افراد بلندپایه می‌پردازد! گوگول با انتشار داستان شنل به بیشترین حد نفوذ خود در ادبیات روسیه دست یافت. تورگنیف پس از خواندن شنل، فریاد برآورد که «ما همه از شنل گوگول بیرون آمده‌ایم». داستایفسکی نیز چندین بار این امر را تأیید کرد.

گوگول در سال ۱۸۳۶ چند داستان در نشریه «ساوریمنیک» به سردبیری پوشکین و نمایشنامه‌ی معروف «بازرس» را منتشر کرد. استعداد برجسته گوگول در نشان دادن گوشه‌هایی خاص از روح اشخاص و تیزبینی فوق‌العاده‌اش پای او را به عالم تئاتر هم باز کرد. کم‌دی «بازرس» در پنج پرده در سن پترزبورگ بر صحنه آمد.

ماجرا از این قرار بود که در شهر کوچکی خبر ورود بازرس کل پیچید، -بازرسی که در حکومت مستبد اداری موجب هراس همه کارمندان می‌شود و از قدرتی برخوردار است که حتی می‌تواند درباره کارمندان عالیرتبه حکم انضباطی صادر کند. ورود چنین کسی از طرف دستگاه

حکومت مرکزی در محیط کارمندان و فرماندار این شهر کوچک آشفته‌گی و هراسی بسیار پدید آورد، زیرا فسادى که در اداره‌ها حکمفرما بود، غیرقابل تصور به نظر می‌آمد. در این میان جوانی به شهر وارد می‌شود و در یگانه مهمانخانه آبرومند اقامت می‌کند، کارمندان به گمان آنکه این جوان همان بازرس کل است، در جلب توجه و عنایت او بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. ضیافتها ترتیب می‌دهند، او را به شامهای مجلل دعوت می‌کنند، هدیه‌های گرانبها برایش می‌فرستند و حتی پول نثارش می‌کنند و جوان از همه‌جا بی‌خبر این محبتها را با شادی می‌پذیرد و حتی با دختر فرماندار نامزد می‌شود. جریان بدین طریق پیش می‌رود تا هنگامی که بازرس دروغین از ترس و به بهانه مشورت با پدر و مادر درباره ازدواجش با شتاب از شهر می‌گریزد. چیزی از رفتن او نگذشته که مأموری با لباس رسمی و با ابهت فراوان به اطلاع فرماندار می‌رساند که به فرمان امپراتور کارمندی عالیرتبه از سن پترزبورگ رسیده و او را احضار کرده است. از این خبر همه در بهت و حیرت فرو می‌روند. این کم‌دی با لحنی طنزآمیز نقاب از چهره کارمندان عالیرتبه و فرمانداران برداشته و بر زوایای تاریک و جنبه‌های منفی و معایب دستگاه حکومت اداری نوری تابانده بود.

این اثر با استقبال پرشور مردم آزادیخواه روبرو شد و نویسنده را ستودند که با چنین قدرتی توانسته است فساد دستگاه‌های حکومتی را نشان دهد و از طرف دیگر در گروه ارتجاعی سن پترزبورگ اثری نامطلوب برجای گذارد. گوگل را متهم کردند در زیر پوشش انتقادی ساده به دستگاه حکومت تزار تاخته است.

حتی نقل کرده‌اند که تزار نیکلای پس از حضور در نخستین شب نمایش «بازرس» با تبسم گفته است: «هرکس در این نمایشنامه سهمی دارد و سهم من کمی بیشتر از دیگران است».

پس از به نمایش درآمدن «بازرس»، گوگل برای رهایی از هیاهوهای بعدی از روسیه خارج شد و به آلمان سفر کرد، او از آلمان به ایتالیا رفت و مدت دو سال در سراسر اروپا زندگی آمیخته با سرگردانی سپری کرد، تا اینکه در سال ۱۸۳۸ با فصلهای نخستین «ارواح مرده» به مسکو بازگشت.

«ارواح مرده» که بصورت ناتمام چاپ شد، شاهکار گوگل به شمار می‌آید. پس از بازگشت به وطن، گوگل باز هم از روسیه خارج شد و این بار به رم رفت. در آنجا تحت تأثیر اندیشه‌های مذهبی قرار گرفت و به تجدید نظر در کتابش پرداخت.

هنگامی که کتاب آماده چاپ بود، چاپ آن از طرف دستگاه سانسور ممنوع شد و گوگل، نگران و مشوش و با دخالت دوستان در بعضی قسمتها اصلاحاتی به عمل آورد تا موانع چاپ را از پیش راه بردارد.

«ارواح مرده» داستان کارمندی است به نام چی چیکوف که برای دست یافتن به ثروت، شغل کوچک اداری را ترک می‌کند و نقشه‌ای می‌کشد که براساس آن در معامله‌ای غیرعادی و غیرقانونی قدم می‌گذارد، به این معنی که بردگانی را با قیمت ارزان می‌خرد که پس از آخرین سرشماری مرده‌اند، اما از نظر اداره مالیات و خزانه دولت زنده به شمار می‌آیند و نامشان هنوز در صورت اموالی ثبت است که مالکانشان باید برایشان مالیات بپردازند، بدین طریق مالکان نیز پیشنهاد فروش این بردگان را با

خوشحالی می‌پذیرند تا از پرداخت مالیات معاف شوند، خریدار نیز با پرداخت مبلغ ناچیزی در شمار مالکان برده قرار می‌گیرد و به این وسیله می‌تواند از بانک دولتی که برای بردگان ارزشی بیش از اراضی قائل است، اعتباراتی به دست آورد. وقایع داستان به راهی کشیده می‌شود که قهرمان رمان برای اجرای نقشه‌اش پیش می‌گیرد و حوادثی که در سفرهای خود با آن روبرو می‌شود و ملاقاتهایی که با خرده مالکان یا زمینداران بزرگ ورشکسته انجام می‌دهد.

«ارواح مرده» در سال ۱۸۴۲ منتشر شد. این اثر در واقع از سه قسمت تشکیل شده بود. یک سال پس از انتشار اولین قسمت که خود بخشی کامل بود، دومین قسمت به صورتی ناتمام منتشر شد، اما سومین قسمت به وسیله نویسنده و در اثر تحولات مذهبی او از میان رفت.

در همین سال گوگل نمایشنامه‌ی «ژنیتبا» (۱۸۴۲) را نوشت که در آن تقریباً همه‌ی شخصیت‌ها مشغول دروغ گفتن‌اند. قهرمان داستان قادر به تصمیم‌گیری در مورد ازدواجش نیست؛ زندگی پر از تقلب است. آدم‌ها وقتی دارند همدیگر را مسخره می‌کنند، در واقع در حال گفتن حقیقت‌اند.

در سال ۱۸۴۷، گوگل مجموعه‌ای با نام «مکاتبات من و دوستانم» منتشر کرد که با سرخوردگی خوانندگان همراه بود. در این اثر که شامل مکاتبه‌هایی نیمه واقعی و نیمه خیالی بود، نویسنده وفاداریش را به دستگاه حکومت و عقاید ارتجاعی را به اثبات رسانده و با لحنی خیرخواهانه تجدید و اصلاح اخلاقی و مذهبی و تزکیه نفس را به مردم پیشنهاد کرده بود، در نتیجه میان نویسنده و مردم قطع رابطه شدیدی

برقرار شد و بلینسکی منتقد معروف نامه‌ای با لحن بسیار تند برای گوگول فرستاد و بهت و نفرت آزادیخواهان را اعلام کرد. نامه بلینسکی موجب خشم شدید و آشفتگی گوگول گشت و او را واداشت تا برای سفری زیارتی عازم فلسطین شود. اما این سفر نیز نتوانست خاطر او را تسکین دهد و امیدهای مذهبی دلش را برآورد، پس با ناکامی بسیار به روسیه بازگشت و نزد کشیش متعصبی به سرخوردگی مذهبی خویش اعتراف کرد و خود را تحت نفوذ و تسلط روحی او قرار داد و بنا بر پیشنهاد او برای سلامت خویش از کار هنری دست کشید و در دوازدهم فوریه ۱۸۵۲ نسخه دست‌نویس قسمت دوم «ارواح مرده» را که پنج سال روی آن کار کرده بود، به آتش افکند و چند روز پس از آن، بر اثر بیماری شدید روانی و امتناع از خوردن غذا و ضعف مفرط درگذشت.

از زبان گوگل:

بخشی از داستان «دماغ»، ترجمه سیمین دانشور

«ماه، به دست چلیک ساز لنگی ساخته می‌شود و واضح است که مردک هیچ اطلاعی از چگونگی ساخت آن ندارد. موادی که برای این منظور به کار می‌برد طناب قیراندود و روغن برزک است. برای همین است که بوی گند دنیا را برداشته و مردم مجبورند مدام جلوی دماغشان را بگیرند. و نیز معلوم می‌کند که چرا ماه تا به این حد لطیف است و بشر قادر به زندگی بر روی آن نیست. فقط دماغ‌ها می‌توانند در ماه زندگی کنند. برای

همین است که ما دیگر نمی‌توانیم دماغ هایمان را ببینیم. چرا که آنها همه در ماه هستند.»

گوگل در ایران:

گوگل در ایران نویسنده‌ای شناخته‌شده است، اما ترجمه‌های انجام گرفته از آثار وی، عمدتاً قدیمی هستند. یقیناً نیاز به ترجمه مجدد و آکادمیک آثار گوگل احساس می‌شود.

آثاری که تا کنون از این نویسنده ترجمه و چاپ شده‌اند، عبارتند از:

- شنل (۱۳۵۲)، ترجمه: محمد آسیم
- یادداشتهای یک دیوانه و شش قصه دیگر (۱۳۶۳) ترجمه: خشایار دیهیمی
- شبهای پرماجرا (۱۳۶۴)، ترجمه: فریدون شفائی
- تاراس بولبا (۱۳۶۸)، ترجمه: قازار سیمونیان
- شنل و داستانهای دیگر (۱۳۶۹)، ترجمه: سیمین دانشور
- یادداشتهای یک دیوانه و هفت قصه دیگر (۱۳۸۱)، ترجمه: خشایار دیهیمی
- قماربازان (نمایشنامه در یک پرده)، ترجمه: کاوه افروخته
- بازرس، ترجمه: محمدرضا نیک بخش



آفریننده و انامی اهل خود و داریای

فیودور میخاییلوویچ سی‌ام اکتبر ۱۸۲۱ به دنیا آمد. پدرش یک پزشک مهاجر اوکراینی بود و مادرش دختر یکی از بازرگانان مسکو بود. در ده سالگی والدینش مزرعه‌ای کوچک در حومه شهر تولا در نزدیکی مسکو خریدند که از آن به بعد تفریحگاه تابستانی‌شان شد. پدرش مردی تندخو و خودخواه و خسیس بود و در محیط کوچک خانواده با خشونت و استبداد و دشنام دادن و حتی سیلی زدن فرمانروایی می‌کرد. فیودور که کودکی حساس و عصبی بود، پدر را دشمن می‌داشت و از طنین فریادهای او حتی در خواب به لرزه درمی‌آمد. از این‌رو بی‌اراده در آرزوی مرگ پدر ستمکار بود، اما مادر مهربان و ملایم و غمزده او زودتر درگذشت و او را تنها گذاشت.

فیودور پس از مرگ مادر، از طرف پدر که از ناامیدی به الکل پناه برده بود و توانایی سرپرستی فرزند را نداشت، به همراه برادرش به مدرسه مهندسی سن پترزبورگ فرستاده شد و در محیط خشک آموزشگاه که مقررات سخت نظامی بر آن حکم‌فرما بود، امکان یافت که به مطالعه کتابهای مورد علاقه‌اش بپردازد، پنهانی کتابهای روسی و فرانسوی بخواند و ذوق نویسندگی را در خود پرورش دهد.

در هیجده سالگی از خبر کشته شدن پدر به دست دهقانان عاصی به وحشت افتاد و از اینکه پیوسته در آرزوی مرگ پدر به سر برده بود، شرم‌منده گشت. از همین تاریخ بود که اولین حمله بیماری صرع در او ظاهر شد. پس از پایان تحصیلات در رشته مهندسی و به دست آوردن شغلی در یکی از اداره‌ها، در خانه محقری در سن پترزبورگ اقامت کرد و

تنها و تنگدست و شرمنده به زندگی ادامه داد، چیزی نگذشت که از کار اداری دست کشید و تبدیل به یک نویسنده تمام وقت شد.

اما پس از تمام شدن ارث پدری باید از راهی امرار معاش می‌کرد. از این‌رو به ترجمه روی آورد و «یوگنی گرانده» بالزاک و «دون کارلوس» شیلر را ترجمه کرد.

داستایفسکی در سال ۱۸۴۶ اولین داستان خود به نام «مردمان فقیر» را نوشت و برای چاپ در روزنامه، به نکراسوف شاعر روسی سپرد. نیکراسوف از زیبایی داستان در شگفت شد و تعهد کرد که آن را به بلینسکی منتقد سختگیر و معروف بسپارد. بلینسکی نیز نظر نکراسوف را تأیید کرد و به داستایفسکی گفت: «جوان! هیچ می‌دانی چه نوشته‌ای؟»

داستان مردم فقیر که نام داستایفسکی را بر زبانها انداخت براساس مکاتبه‌ای میان کارمند اداره و دختر جوانی که روبروی اتاق او اقامت دارد آفریده شده است، اتفاقی که کارمند همه وقت خود را در آن به استنساخ مدارک اداری می‌گذراند. در خلال این مکاتبه است که خواننده از زندگی این دو شخص آگاهی می‌یابد، از زندگی گذشته و حال که هزاران حادثه و عمل بی‌معنی و غیرقابل اعتنا در آن جریان یافته و نویسنده بسیار طبیعی و ساده آنها را بیان کرده است. سرانجام با وجود اختلافات گوناگون به سبب وضع محقر و احساسهای مشترک، کار این دو به ازدواج می‌کشد که برخلاف انتظار دختر با سعادت مقرون نمی‌گردد.

داستایفسکی که از شادی سرمست و به پیروزی خود اطمینان یافته بود، پیاپی چندین داستان انتشار داد که چندان توفیقی به دست نیاورد و منتقدان او را مقلد گوگول خواندند، حتی بلینسکی حمایت خود را از او

اشتباه خواند. داستایفسکی برای گریز از غم شکستهای پیاپی به گروه جوانان آزادیخواه که یکی از مرامهایش الغای قانون بردگی بود، پیوست و در جلسه‌های بحث و سخنرانی شرکت کرد و در بیست و دوم آوریل ۱۸۴۹، هنگامی که از جلسه طولانی و خسته کننده انجمن به خانه بازگشته و استراحت می‌کرد، در خانه‌اش به جرم شرکت در فعالیتهای ضدتزاری بازداشت و به زندان منتقل شد. داستایفسکی که خود را بی‌گناه می‌دانست و هرگز تصور نمی‌کرد که شرکت در بحثهای سیاسی او را چون جانیان به پای میز محاکمه بکشاند، هر آن امید آزادی داشت تا در بیست و دوم دسامبر که در ساعت شش بامداد با دیگر اعضای انجمن انقلابی به وسیله نگهبانان بیرحم به میدان پوشیده از برف برده شد و حکم تیرباران برایشان قرائت شد. پس از تیرباران گروه اول - که خوشبختانه یا بدبختانه داستایفسکی جزء آنها نبود - اجرای حکم اعدام متوقف شده و به چهار سال زندان با اعمال شاقه در سبیری، تبدیل شد. سرانجام در شب میلاد مسیح، داستایفسکی به زندان سبیری فرستاده و به کار اجباری مشغول شد. داستایفسکی که سابقه بیماری داشت، در زندان دچار بحرانهای شدید صرع می‌شد، اما همه این رنجها و دشواریها و بیماریها را تجربه‌ای سودمند می‌دانست. در زندان سبیری ملت روس را از نزدیک شناخت و با خدا آشنایی بیشتر یافت، زیرا انجیل تنها کتابی بود که زندانیان اجازه خواندن آن را داشتند. پس از آنکه دوره زندان به پایان رسید، به حکم دادگاه عالی چندسال نیز به عنوان سرباز در سبیری به خدمت پرداخت و با بیوه‌زن مسلولی به نام «ماریا دمتریونا» ازدواج کرد. پس از مرگ نیکلای اول، داستایفسکی چندین بار از جانشین او الکساندر

دوم تقاضای عفو کرد و سرانجام در سال ۱۸۵۹ بخشوده شد و اجازه یافت تا با همسرش به سن پترزبورگ بازگردد.

با وجود سپری شدن ده سال از ترک سن پترزبورگ و فراموشی‌های خوانندگان، داستایفسکی با شهامت فراوان نوشتن را از سر گرفت.

اما تنها در سال ۱۸۶۱ و با نوشتن «خاطرات خانه مردگان»، شهرت از دست رفته خود را بازیافت. این اثر در واقع سرگذشت خود اوست و مشاهداتش در زندان‌های سبیری. واقع‌بینی آمیخته با خشونت و فریادهای مشقت‌باری که به وسیله این اثر منعکس شده بود، مردم روسیه و حتی تزار را سخت منقلب کرد.

داستایفسکی نه تنها از زندان روسیه و وضع زندگی آن پرده نقاشی کاملی پیش چشم می‌گذارد، بلکه چهره یکایک زندانیان را ترسیم می‌کند و از آنان تحلیل روحی دقیقی به عمل می‌آورد و با همه رنجهای روحی و جسمی، تنها تسکین خاطر را در نفوذ به عمق روح و خصوصیت‌های اخلاقی مردمی می‌داند که به نحوی از جامعه طرد شده بودند. این اثر شگفت‌انگیز دریچه گشوده شده‌ای بود به سمت آینده درخشان ادبی داستایفسکی.

در سال ۱۸۶۴ داستان «یادداشتهای زیرزمینی» از فیودور منتشر شد. این اثر در زمان حیات نویسنده موفقیت چندانی به دست نیاورد، تنها در قرن بیستم بود که منتقدان آن را جزو آثار برجسته داستایفسکی به شمار آوردند. اشخاص داستان مردمی از طبقه کارمندان که زیر بار حکومت نیکولای اول خرد شده‌اند. قهرمانان داستان هریک به نوعی گوشه‌ای از

شخصیت نویسنده را نشان می‌دهند و فرازهایی از زندگی درون او را آشکار می‌سازند.

سال ۱۸۶۴ سال سیاهی در زندگی داستایفسکی بود، در این سال وی همسر و برادرش را از دست داد. داستایفسکی پس از مرگ برادرش که مدیر روزنامه «ورمیا» بود، تمام قرص‌های برادر را بر عهده گرفت. برای ادای تمام دیون برادر آنچنان به کار نوشتن مشغول شد که هر لحظه احتمال مرگش می‌رفت، با وجود این، در عمق ناامیدی، برای تیره‌روزی خود ارزش قائل بود و آن را در اندوختن تجربه و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب برای نویسندگی لازم می‌دانست.

اولین اثر بزرگ داستایفسکی که او را در خارج از روسیه به شهرت رساند، «جنایت و مکافات» بود که امروزه نیز معروفترین و پرخواننده‌ترین اثر داستایفسکی محسوب می‌شود. این اثر در سال ۱۸۶۶ به چاپ رسید. قهرمان کتاب دانشجوی جوانی است که به دلیل نداشتن امکانات برای ادامه تحصیل ناچار به ترک دانشگاه است. او از روی تنگدستی به قتل پیرزنی رباخوار و بر حسب تصادف خواهر او نیز دست می‌زند.

تکیه عمده این رمان بر عوامل پدیدآورنده جنایت است. جنایت و مکافات داستان ویرانی و نابودی زندگی است، اما در عمق خود نوری دارد و در جایی که به نظر می‌آید همه امیدها در حال نابود شدن است، ناگهان جرقه‌ای از نو می‌جهد و بر زندگی تاریک بشر نور می‌تاباند.

داستان «قمارباز» که در ۲۶ روز نوشته شد، در سال ۱۸۶۶ انتشار یافت. داستایفسکی در این اثر تجربه تلخ شخصی را در یکی از اقامت‌هایش

در خارج از کشور و عشق مفرطی که او را به جانب قمار می‌کشاند، بیان می‌کند.

پس از چاپ این اثر، داستایفسکی با «آنا گریگوریونا» که منشی‌اش بود و برایش کارهای تندنویسی را انجام می‌داد، ازدواج کرد. پس از ازدواج ناچار شد برای رهایی از طلبکارها با همسرش از روسیه فرار کند: سوئیس، ایتالیا، آلمان و زندگی تلخ و فلاکت‌بار در اروپا، قمار پیوسته به محض دریافت پول از ناشرین و به گرو گذاشتن همه چیز، حتی لباس‌هایشان برای تهیه اندک غذایی از خاطرات تلخ زندگی اروپایی داستایفسکی است.

پس از باختن همه چیز در قمار، باز به نوشتن می‌پرداخت تا زندگی محقرش را ادامه دهد. نخستین فرزندش چند روز پس از تولد در سال ۱۸۶۸ جان سپرد. یکسال بعد «ابله» زاده شد: شاهزاده‌ای که آخرین بازمانده خاندان مهم و منقرض شده‌ای است، از سفر سوئیس به میهن بازمی‌گردد. شاهزاده گرفتار افسردگی روحی است و در واقع به نوعی ابله‌ی دچار است که به کلی قدرت اراده را از او سلب کرده و اعتماد بی قید و شرط به دیگران را در او پدید آورده است. این مرد تیره‌روز با آنکه پیوسته حاضر است که خود را در راه کمک به دیگران فدا کند، هرگز موفق به این کار نمی‌شود، زیرا قدرت و شهامت یک منجی را ندارد و نمی‌تواند کشمکش‌های دیگران را که بر اثر تضادها بوجود آمده است، از میان بردارد و بدین طریق هرگز به سلامت روح دست نمی‌یابد.

فرزند دوم داستایفسکی که دختری به نام «لوبوف» بود، پاییز ۱۸۶۹ چشم به جهان گشود.

هنگامی که دومین فرزند زاده شد، بر مخارجشان افزوده گشت و وی همچنان خود را به نوشتن و فراموشی می‌سپرد.

رمان کوتاه «شوهر همیشگی» در سال ۱۸۷۰ منتشر شد. این رمان متفاوت طنزآمیز خالی از مسائل فلسفی - اجتماعی دیگر رمانهای نویسنده است. قهرمان اثر در آستانه چهل سالگی، در لحظه‌ای به یاد گناهان دوره جوانی می‌افتد و افسوس و دریغ بر روحش چیره می‌گردد.

داستان «شیاطین» که در سال ۱۸۷۱ به چاپ رسید، از مهمترین آثار داستایفسکی به شمار می‌آید که موضوع آن دسیسه‌ای سیاسی است. مردم یکی از شهرهای کوچک تصمیم می‌گیرند به همه قوانین اخلاقی و مذهبی خویش پشت پا بزنند. داستایفسکی در این اثر عقیده کسانی را که تحت تأثیر فکر اروپایی کردن روسیه قرار گرفته‌اند، رد می‌کند.

تابستان ۱۸۷۱، نخستین فرزند پسر داستایفسکی، «فدیا» به دنیا آمد پس از انتشار «شیاطین»، داستایفسکی بیمار، اما مشهور و محبوب به روسیه بازگشت. این محبوبیت و اطمینان از جلب توجه مردم به او امکان داد تا به «یادداشت‌های یک نویسنده» بپردازد. این کتاب به صورت نوشته‌های جداگانه از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ منتشر می‌شد، شامل مجموعه مقاله‌هایی درباره مسائل جاری، مانند اوضاع سیاسی و جهانی و مسأله بردگی که نویسنده آن را مبدأ نظریه‌های ملی و مذهبی و اخلاقی خود قرار داده بود. داستایفسکی در این یادداشتها وضع یک میهن‌پرست و ارتدوکس مسیحی را در برابر مسائل عصر خود نشان می‌دهد و در مذهب روسیه مزیتی می‌بیند که شایستگی آن را دارد که روزی راهنمای اروپا و

حتی سراسر جهان گردد. دیگر مسائل مورد طرح در این یادداشت‌ها عبارتند از: حمایت از حقوق زن، اصلاحات دادگستری و

در «یادداشت‌های یک نویسنده» همچنین چند داستان کوتاه مانند «بوبوک» و «نازنین» گنجانده شده است. «بوبوک» قصه‌ای فلسفی و اندوهبار است و گفتگویی را میان مردگان قبرستان نشان می‌دهد و «نازنین» گفتارهای مردی است در برابر جسد زن جوانش که خودکشی کرده است و مرد در پی آن است که علت و معنای آن واقعه شوم را دریابد. این شخص از قهرمانان بسیار خاص داستایفسکی است که پیوسته میان نیکی و بدی در تزلزل است.

در سال ۱۸۷۵ آخرین فرزند داستایفسکی «آلکسی» به دنیا آمد که در سه سالگی بر اثر حمله صرع درگذشت.

«برادران کارامازوف» در سال ۱۸۷۹ به چاپ رسید و از شاهکارهای داستایفسکی و یکی از عمیق‌ترین آثار ادبی اروپا به شمار می‌آید. در این داستان دو نیروی غالب بر روح داستایفسکی نشان داده می‌شود. از سویی ایمان به اصل نیکی که در نهاد بشر نهفته است و به صورت ایمان مذهبی و مسئولیت مشترک درعالم بشریت جلوه می‌کند، از سوی دیگر نیروی بدی که به طور مداوم او را به جانب گردابی مخوف سوق می‌دهد. این دو نیرو چنان درهم آمیخته است که تشخیص آن دو از یکدیگر بسیار دشوار است. خواننده در این اثر خود را با دنیایی متراکم و انبوه روبرو می‌بیند که در آن عالم خیال و رؤیا با واقعیت‌های زندگی درهم پیچیده است. پیروزی داستان برادران کارامازوف شهرت و افتخار داستایفسکی را به اوج

رساند و او را چون تالستوی و تورگنیف و حتی بیشتر مورد ستایش قرار داد.

سخنرانی داستایفسکی در هشتم ژوئن ۱۸۸۰ در مراسم صدمین سال تولد پوشکین در مسکو، یک سخنرانی تاریخی و مهم به‌شمار می‌آید. در این سخنرانی که شاهکاری واقعی شناخته شد، داستایفسکی عظمت هنری پوشکین را به اوج رسانده و موضوع آشتی دادن فرهنگ و هنر غرب و روسیه را مطرح نموده بود.

داستایفسکی پس از آن در کنار همسر محبوبش به آسودگی می‌زیست، اما این سعادت دیری نپایید و در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۱ ناگهان بر اثر خونریزی شدید درگذشت.

داستایفسکی در ایران:

داستایفسکی نیز، همچون دیگر نویسندگان آثار منشور روسی در ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بیشتر آثار مهم او چندین بار ترجمه و تجدید چاپ شده‌اند. آثار داستایفسکی در ایران عبارتند از:

- خاطرات خانه مردگان (۱۳۶۶)، ترجمه: محمدجعفر محبوب
- شوربختان شب‌های قطبی سر بزیر (۱۳۶۷)، ترجمه: یوسف حمزه‌لو
- برداران کارامازوف (۱۳۶۸)، با ترجمه‌های: صالح حسینی، رامین مستقیم، مشفق همدانی، عنایت‌ا... شکیباپور

- دفتر یادداشت روزانه یک نویسنده (۱۳۷۰)، ترجمه: ابراهیم یونسی
- پولزونکوف و داستانهای دیگر (۱۳۷۱)، ترجمه: رضا رضائی
- یک اتفاق نحس (۱۳۷۷)، ترجمه مجید عقیلی
- شبهای سپید (۱۳۸۳)، ترجمه مرتضی مقدم
- قمارباز (۱۳۸۳) ترجمه صالح حسینی
- رویای آدم مضحک (۱۳۸۵) مترجم رضارضایی
- خاطرات خانه مردگان (۱۳۸۶) ترجمه محمدجعفر محبوب
- نیه توچکا، ترجمه: محمد قاضی
- خانم صاحبخانه، ترجمه: پرویز داریوش
- جنایت و مکافات، ترجمه: مهری آهی
- رویای یک مرد مسخره، ترجمه: پوران فرحزاد
- تسخیرشدگان، جنزندگان، ترجمه: علی اصغر خبره زاده
- خطابه‌ی پوشکین، ترجمه: کامرانی فانی، سعید حمیدیان
- شبهای روشن و نازک دل، ترجمه: قاسم کبیری
- نازنین: یک داستان خیالی. بوبوک، ترجمه: رحمت الهی
- یادداشتهای زیرزمینی، ترجمه، رحمت الهی
- درباره داستایفسکی نیز کتابهای زیر به چاپ رسیده‌اند:
- داستایفسکی (۱۳۵۴) آندره ژید؛ ترجمه حسن هنرمندی
- داستایفسکی: شرح حال و تحلیل آثار (۱۳۶۹) ترجمه حسینعلی هروی

- نقدی بر عقاید و نظریات داستایوفسکی (۱۳۷۱)، نوشته آندره ژید؛ ترجمه حمید جرایدی
- آزادی و زندگی تراژیک پژوهشی در داستایفسکی (۱۳۷۲) ترجمه رضا رضائی
- نگاهی دیگر بر ابله فیودور داستایفسکی (۱۳۷۳) نویسنده دیوید ا. گودینگ؛ مترجم ملیحه محمدی
- سنجش هنر و اندیشه فیودور داستایفسکی (۱۳۷۵) ترجمه امیرجلال الدین اعلم
- فیودور میخائیلوویچ داستایفسکی (۱۳۸۲) نویسنده سهیل سمی
- فیودور داستایفسکی، قصه گوی مصائب بی‌خدایی (۱۳۸۳) مصطفی رستگاری
- فلسفه داستایفسکی (۱۳۸۵) ترجمه خشایار دیهیمی
- فیودور داستایفسکی (۱۳۸۵) ارنست جی. سیمونز؛ [ترجمه] خشایار دیهیمی
- آزادی و زندگی تراژیک: پژوهشی درباره‌ی داستایفسکی (۱۳۸۵)
- آثار و افکار داستایفسکی، کریم مجتهدی (۱۳۸۶)



John M. Mason
1904

لف تا لتوی، معلم اخلاق رویہ

لف نیکلایوویچ تالستوی نهم سپتامبر ۱۸۲۸ در خانواده‌ای اشرافی در منطقه یاسنایا پالیانا در ۱۶۰ کیلومتری جنوب مسکو زاده شد. دو ساله بود که مادرش را از دست داد و پدرش نیز در ۹ سالگی دیده از جهان فروبست. از آن پس، لف تحت تکفل عمه‌اش و تحت تعلیم مربیان خارجی قرار گرفت.

در سال ۱۸۸۴ میلادی، وارد رشته زبان‌های شرقی دانشگاه کازان (قازان) شد. اما پس از سه سال تغییر رشته داد و به دانشکده حقوق همان دانشگاه رفت. رشته حقوق بیشتر به کارش می‌آمد، چرا که می‌توانست به وضعیت نابسامان ۳۵۰ نفر کشاورز و کارگر که پس از مرگ پدر و مادرش به او به ارث رسیده بودند، رسیدگی کرده و با انجام اصلاحات ارضی به بدبختی و سرگردانی‌شان خاتمه دهد.

تالستوی رشته حقوق را نیز به پایان نرساند و پس از تقسیم املاک خانوادگی مدتی را به خوشگذرانی و عیاشی که ویژه اشرافی از طبقه او بود، پرداخت.

اما روح سرکش و ناآرام او به زندگی یکنواخت همراه با خوشگذرانی عادت نکرد و تلاطماتش آغاز شد.

در سال ۱۸۵۱، تالستوی به ارتش پیوست و در دفاع از سواستوپل شرکت کرد. بخش‌های مهمی از نخستین اثر ادبی او نیز حاصل همین دوره است. مجموعه «کودکی، نوجوانی، جوانی» در سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۷ نوشته شده است. قهرمان اصلی کتاب، خود تالستوی است و

اندیشه‌ها و عقاید او. در این اثر تحلیلی-روانشناختی روح کودک بسیار زیبا و دقیق توصیف شده‌است.

«کودکی، نوجوانی و جوانی» تالستوی را خوانندگان با جان و دل پذیرا شدند.

در سال ۱۸۵۵ «داستانهای سواستوپل» که حکایت زندگی لف نیکلایویچ در میان افسران ارتش و دلاوریهای سربازان و دفاع رشیدانه آنان را از شهر سواستوپل است، چاپ شد. این اثر بود که تالستوی را به عنوان یکی از بزرگترین نویسندگان روسی به مردم شناساند.

پس از سقوط سواستوپل در جنگ‌های کریمه، تالستوی از ارتش کناره گرفت و ابتدا به سن پترزبورگ و سپس به ملک پدری‌اش در یاسنایا پالیانا رفت.

داستان «کولاک»، که بهترین اثر سالهای جوانی تالستوی محسوب می‌شود، در سال ۱۸۵۶ منتشر شد. این داستان که در یک شب پرهیجان برفی و در کالسکه سرگشته‌ای رخ می‌دهد، مرور خاطرات کودکی در ذهن مسافر خواب‌زده کالسکه است.

پس از انتشار این اثر، تالستوی پنج سال را در سفر به کشورهای اروپایی سپری کرد. در بازگشت از اروپا و پس از صدور فرمان آزادی غلامان و دهقانان از سوی تزار، در ملک پدری‌اش - به تأسی از ژان ژاک روسو - مدرسه‌ای برای کودکان روستایی تأسیس کرده و به نوشتن قصه برای کودکان پرداخت. این قصه‌ها با صراحت و سادگی بسیار، از شهرت جهانی برخوردارند.

در سال ۱۸۶۲ تالستوی با دختر یکی از همسایگان املاک پدری‌اش به نام سوفیا آندرییونا ازدواج کرد. سوفیا همراه همیشگی تالستوی در کار طاقت‌فرسا و طولانی بر روی رمانهای «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» بود. کتاب «قزاقها» در سال ازدواج تالستوی منتشر شد. این کتاب نیز همانند «داستانهای سواستوپل» به حوادث زندگی نویسنده در دوران نبردهای قفقاز و کریمه می‌پردازد.

تالستوی در سفر دوم به اروپا شاهد مرگ برادرش بود که از بیماری سل درگذشت. منظره مرگ برادر پس از روزهای دردناک احتضار، تأثیر هولناکی در تالستوی برجای گذاشت و او را به اندیشیدن در مورد مرگ و زندگی واداشت. از آن پس چهره هولناک مرگ در آثاری چون «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» به روشنی نمایان بود.

«جنگ و صلح» که نگارش آن از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۸ به طول انجامید، بزرگترین رمان در ادبیات روسی و از مهمترین آثار ادبی جهان به شمار می‌آید. تالستوی در این اثر مهم به شیوه‌ای بسیار کامل و برمبنای احساس بشردوستانه، حوادث اساسی زندگی را مانند تولد، بلوغ، ازدواج، کهولت، مرگ و جنگ و صلح بیان کرده است. این حوادث از طرفی بر پایه وقایع بزرگ تاریخی آغاز قرن نوزده و لشکرکشی ناپلئون به روسیه و جنگ اوسترلیتز و آتش‌سوزی مسکو تصویر می‌شوند و از دیگر سو تاریخ و جریان زندگی دو خانواده اشرافی را در روسیه شرح می‌دهد که بعضی از افراد آن با خود تالستوی شباهتهایی دارند.

از دیدگاه تالستوی روح توده مردم و نیروی اراده افراد می‌تواند بیش از روحیه نافذ سرداران و رهبران جنگ یا فنون جنگی کارآمد و در پیروزی

مؤثر باشد. به عقیده تالستوی این وحدت در کاملترین شکل در روح ملت روسیه وجود دارد.

دیگر مسأله مطرح شده در این رمان، مرگ است و طرح این موضوع که مرگ نیز بخشی از زندگی محسوب می‌شود.

«جنگ و صلح» شهرت و محبوبیتی بی‌مانند برای تالستوی به ارمغان آورد، اما با وجود شهرت و افتخار بدست‌آمده، جنگ بی‌پایانی در اندیشه او در جریان بود که تا پایان عمرش نیز به پایان نرسید.

خود تالستوی درباره دگرگونی روحی‌اش می‌نویسد: «دوست داشتم، مورد مهر و محبت قرار گرفته بودم، فرزندان خوب داشتم و از سلامت و نیروی جسمانی و روحی برخوردار بودم و مانند دهقانی قادر به درو و ده ساعت کار پیوسته و خستگی‌ناپذیر بودم. ناگهان زندگی من متوقف شد، دیگر میلی در من وجود نداشت، می‌دانستم که دیگر چیزی نیست که آرزویش را داشته باشم، به گرداب رسیده بودم و می‌دیدم که جز مرگ پیش رویم چیزی قرار ندارد، من که آنقدر تندرست و خوشبخت بودم، احساس کردم که دیگر نمی‌توانم به زندگی ادامه دهم».

تالستوی از آن پس در ورای هرچیز عدم را می‌دید و تحت تأثیر این ضربه روحی، همه چیز در نظرش رنگ باخت، حساسیت و بستگیش به چیزهای پرلطف زندگی، ناگهان به نفرت بدل شد و پیوسته در این اندیشه ساده‌زیستی و نزدیک شدن به توده مردم بود.

در ژانویه ۱۸۷۲ پس از مشاهده خودکشی زن جوانی در ایستگاه راه‌آهن که پس از عشقی ناکام خود را به زیر قطار انداخته بود، به آفرینش «آنا کارنینا» پرداخت. زنی از طبقه ممتاز جامعه که بدون عشق

با کارمندی عالی مقام ازدواج کرده و در خلال زندگی مشترک، عاشق افسر جوانی به نام ورونسکی می‌شود. تحلیل روانی دقیق گروه‌های مختلف جامعه افراد انسانی از مهمترین ویژگی‌های این اثر است.

آنا از سویی گرفتار مبارزه با نفس در راه وفاداری به همسرش است و از سوی دیگر عشق نوپا رهایش نمی‌کند، سرانجام عشق پیروز می‌شود و آنا با ورونسکی می‌گریزد، اما همچنان بیمناک شرافت از دست رفته‌اش است و سرانجام احساس گناه و بیش از آن سرخوردگی از جامعه به خودکشی‌اش انجامید. تالستوی مرگ آنا را نتیجه ناتوانی او در مبارزه با جامعه دانسته است.

در کنار اندوهباری زندگی آنا، زوج خوشبختی به نام «لنین» و «کیتی» هم در رمان حضور دارند که در واقع تالستوی و همسرش را به تصویر می‌کشند.

«آنا کارنینا» با اقبال بی‌نظیر خوانندگان روبرو شد.

اما باز هم این موفقیت، تالستوی را به اندوهی عمیق فروبرد، تا آنجا که اعتراف کرد: «هنر دروغی بیش نیست و من دیگر نمی‌توانم این دروغ زیبا را دوست داشته باشم.»

در ۱۸۷۹ طوفانهای مذهبی در اندیشه تالستوی به حد اعلای خود رسیدند. او دریافته بود که کلیسا پاسخگوی نیاز روحی او نیست. تالستوی در رمان «اعتراف» در سال ۱۸۸۲ سرخوردگی پیاپی خود را از زندگی آمیخته به لذت، مذهب قراردادی، علم و فلسفه بیان می‌کند و تغییر روحی خود را در نوعی عرفان و زهد و ترک لذات دنیوی می‌نامد و

تأکید می‌کند که تنها لذت بزرگ زندگی در عشق به افراد انسانی و در سادگی زندگی روستایی است.

پس از این تلاطمات است که به هیئت دهقانان درمی‌آید و به زندگی سخت و پر از سادگی آنها تن می‌دهد.

دیگر اثر تالستوی که متأثر از تحولات مذهبی-اندیشه‌ای اوست، «سونات کریتسر» نام دارد. این اثر محصول سال ۱۸۸۹ است. قهرمان داستان با دختر جوانی ازدواج می‌کند و بسیار زود درمی‌یابد که میان او و همسرش، هیچ رابطه‌ای فراتر از رابطه زناشویی وجود ندارد. از آن پس زندگیشان رو به سردی می‌گذارد تا اینکه زن با نوازنده جوانی آشنا می‌شود و بسیار زود با این نوازنده احساسات و علاقه‌های مشترک پیدا می‌کند. این رابطه صمیمانه و آمیخته با تفاهم حسادت همسر را برمی‌انگیزد و زندگیش را آشفته می‌سازد. نهایتاً زن به دست مرد کشته می‌شود.

تالستوی از این داستان نتیجه می‌گیرد که ازدواجی که تنها از سر شهوت باشد، هیچگونه تفاهم و عطوفتی به وجود نخواهد آورد و محکوم به شکست است.

در همین سال، «رستاخیز» تالستوی نیز از راه می‌رسد. رستاخیز پایان تالستوی و پایان شکوفایی اوست. نبوغ ادبی نویسنده در این اثر به اوج و پایان خود نزدیک می‌شود.

رستاخیز، ماجرای زن جوان و زیبایی به نام کاتیاست که تسلیم ستایشگریهای ارباب جوان خود و شیفته و مجذوب او شده است، با دادن کفاره‌ی گناهی که در واقع از او سر نزده، رستاخیزی معنوی می‌یابد؛ در

ارباب، به برکت شهادت دختری که قربانی او شده، دگرگونی پدید می-آید و کاتیا راهنمای معنوی او می‌شود. کاتیا که ارباب جوان او را فریفته و سپس رهايش کرده، پس از مرگ فرزندش به مرز سقوط رسیده و به فحشا تن می‌دهد.

دادگاه و هیئت منصفه - که یکی از اعضایش ارباب پیشین کاتیا است - او را به اتهام اینکه یکی از مشتریان خود را مسموم کرده، به زندان و تبعید با اعمال شاقه محکوم می‌کند.

ارباب گنهکار و پشیمان در پی جبران گناه خویش تصمیم به ازدواج با دختر و نجات او می‌گیرد. لیکن، دختر نمی‌پذیرد و وجود خود را وقف مردی دیگر می‌سازد.

در سال ۱۹۰۱ به استناد رستاخیز و غرض‌ورزی‌اش با کلیسای ارتدوکس، موضوع طرد تالستوی از سوی کلیسا مطرح شد.

تالستوی در پاسخ به کلیسا چنین گفت: «درست است که من با عقاید کلیسای شما مخالفم، اما به خدایی ایمان دارم که برای من، روح و عشق است و اساس همه چیز.» این پاسخ غرورآمیز در سراسر روسیه شیفتگی خاصی پدید آورد و فلسفه مذهبی و اخلاقی تالستوی را نشان داد.

از آن پس کاروان شیفتگانش به سوی املاک او به راه افتاد، خانه‌اش زیارتگاه مردم شد و سیل بیانیه‌ها و خطابه‌ها به سویش روان.

تالستوی در آخرین روزهای حیات خود به اتفاق پزشک خانوادگی و دختر کوچکش، همسر خود را ترک و به سوی جنوب روسیه عازم سفر شد. آخرین سفر نویسنده بزرگ در هفتم نوامبر ۱۹۱۰ در ایستگاه راه

آهن آستاپووا به پایان رسید. تالستوی بیستم نوامبر ۱۹۱۰ میلادی درگذشت و دو روز بعد در زادگاهش به خاک سپرده شد. او تشنه رفتن و سفر بود و آخرین سفر که گذر او از تمام خواسته‌هایش بود، با مرگش با پایان رسید.

از زبان تالستوی:

- برای کشف اقیانوس‌های جدید باید شهامت ترک ساحل آرام خود را داشته باشید، این جهان، جهان تغییر است، نه دنیای تقدیر!
- بدترین و خطرناک‌ترین کلمات این‌هايند: «همه اینگونه‌اند...».
- فرق انسان و سگ در آن است که اگر به سگ غذا بدهی، هرگز تو را گاز نخواهد گرفت.

تالستوی در ایران:

تالستوی، نویسنده‌ای شناخته‌شده و پرتعداد در ایران به‌شمار می‌آید. او را در ردیف داستایفسکی می‌خوانند و ترجمه می‌کنند. آثار تالستوی به زبان فارسی عبارتند از:

- جنگ و صلح، با ترجمه‌های کاظم انصاری، سروش حبیبی
- آناکارینا، با ترجمه‌های محمد علی شیرازی، جواد امیرانی، منوچهر بیگدلی خمسه، سروش حبیبی، قازار سیمونیان
- رستاخیز، ترجمه محمد علی شیرازی
- کودکی، نوجوانی، جوانی، ترجمه غلامحسین اعرابی

- داستان‌هایی برای بچه‌ها، با ترجمه‌های آرش محرمی، مریم خالقی، مجید رزاقی، نسرین مهاجرانی، س. صارمی
- اعتراف و سرشماری در مپسکو، ترجمه اسکندر ذبیحیان.
- اعترافات، ترجمه هوشنگ فتح اعظم
- تمشک، ترجمه علی آذرنگ
- کوپن قلبی، ترجمه رضا علیزاده
- پول و شیطان، ترجمه رضا علیزاده
- عید پاک، ترجمه محسن سلیمانی
- طبل میان‌تهی و هفت داستان دیگر، ترجمه منوچهر ضرابی
- موزچه و کبوتر، ترجمه باقر محمودی
- قزاقان، ترجمه مهدی مجاب
- سه پرسش، با ترجمه‌های پریسا خسروی سامانی، جمال میرخلف
- هنر چیست؟ ترجمه کاوه دهگان
- خداوند حقیقت را می‌بیند اما صبر می‌کند، ترجمه پریسا خسروی سامانی، تجدید چاپ با نام: سرانجام حقیقت آشکار خواهد شد، ترجمه صادق سرابی
- جوانی بربادرفته، ترجمه کامران ایراندوست
- سونات کرویتزر (موسیقی مرگ)، ترجمه عبدالله شاه سیاه
- سونات کرویتسر و دو داستان دیگر، ترجمه کاظم انصاری
- شیطان، ترجمه پرویز نظامی
- بیست و سه قصه، ترجمه همایون صنعتی زاده

- سرگیوس پیر (پدر سرژیو)، ترجمه امیر هوشنگ آذر
- پدر سرگی (۱۳۸۶) مترجم مهناز صدری
- مرگ ایوان ایلیچ، ترجمه لاله بهنام
- محکوم بیگناه، ترجمه احمد نیک آذر
- ارباب و نوکر، ترجمه مهران محبوبی
- حاجی مراد، ترجمه‌های رشید ریاحی، حسین صادق‌اوغلی
- عشق بی پایان، ترجمه حسین نوشین و گامایون
- نامه‌های تالستوی، ترجمه مشفق همدانی
- داستان‌های سواستوپول، ترجمه پرویز نظامی
- فرشته سرگردان و دو داستان دیگر، ترجمه فریده قرچه‌داغی
- جسد زنده "نمایشنامه" ترجمه کاظم انصاری

درباره تالستوی نیز کتابهای زیر در ایران به چاپ رسیده‌اند:

- شرح مفصل احوال و آثار لئو تالستوی نویسنده نامدار روسیه،
هانری تراویا، ترجمه غلامرضا سمیعی
- فیلسوفان جنگ و صلح، و. ب. گالی، ترجمه محسن حکیمی
- زندگی و افکار تالستوی، هنری گیفورد، ترجمه‌های ابوتراب
سهراب، علی محمد حق‌شناس
- تالستوی، اشتفان سوايگ، ترجمه‌های ذبیح‌الله منصوری،
محمدعلی کریمی
- زندگی‌نامه و برگزیده‌های آثار تالستوی، هانری تراویا، ترجمه
قاسم بذل جو

- نگاهی تازه به جنگ و صلح، محمدرضا سرشار (رضا رهگذر)
- لئو تالستوی، پاتریشیا گاردن، مترجم شهرنوش پارسی‌پور
- زندگانی تالستوی، رومن رولان، ترجمه‌های ناصر فکوهی،
علی‌اصغر خبره‌زاده
- مقالاتی درباره تالستوی، ولادیمیر ایلیچ لنین، ترجمه سپیدرودی



این بخت، این آستون حرف می‌شکلی

آنتون پاولویچ بیست و نهم ژانویه ۱۸۶۰ در در شمال قفقاز به دنیا آمد. پدرش کاسب بود و شیفته هنر. همین شیفتگی او را به ورشکستگی کشاند. به همین دلیل از ابتدای دوران دانشجویی، آنتون مسؤول تأمین زندگی خانواده بود و برای اینکار به نوشتن قطعات کوتاه روی آورد.

آنتون ابتدا در مدرسه یونانی «کلیسای امپراطور قسطنطین» و بعد در مدرسه «گرامر» تاگانرک به تحصیل مشغول شد.

در سال ۱۸۷۹ به دانشکده پزشکی دانشگاه مسکو وارد شد و در سال ۱۸۸۴ موفق به دریافت دکتری در پزشکی شد.

پس از فارغ التحصیلی با ساروین، سردبیر یکی از روزنامه‌های معروف سن پترزبورگ آشنا شد. نامه‌های چخوف به ساروین که ناشر بیشتر آثار او نیز هست، معروف است. در سال ۱۸۸۶ نخستین نمایشنامه آنتون را به نام «آواز قو» در یک پرده تنظیم شد. در سال ۱۸۸۷، چخوف سفری به جنوب روسیه داشت که حاصل آن «استپ» بود.

در سال ۱۸۸۸ با جمعی از دوستان و از آن جمله «ساروین» به کریمه رفت و در آنجا داستانهای معروف «روشنایی‌ها»، «جشن تولد» و «زنگها» را نوشت و نمایشنامه طنزی به نام «خرس» در یک پرده تنظیم کرد.

در سال ۱۸۸۸ جایزه پوشکین از سوی آکادمی علوم به او اعطا شد و در سال بعد به عضویت جمعیت دوستداران ادبیات روسی درآمد. در همین سال نمایش «دیو جنگل» را در چهار پرده تنظیم کرد.

نمایش طنز «خواستگاری» در یک پرده و داستان معروف «افسانه خسته کننده، از دفتر یادداشت یک پیر مرد» نیز حاصل همین دوره هستند.

سال ۱۸۹۱ «فراریان ساخالین»، «دوئل» و «زن» آفریده شدند. در سال ۱۸۹۲ چخوف پس از سفری به اروپای غربی برای کمک به قحطی‌زدگان به ایالت نوگارد رفت. در آنجا سازمانی برای امداد رسانی به آنها ایجاد کرد و سپس از مسکو به ده «میلوخاف» رفت تا با بیماری وبا که در آنجا شایع شده بود، مبارزه کند. محصول این سال «اطلاق شماره ۶»، «ملخ»، «همسر»، «در تبعید» و «همسایگان» بودند.

در سال ۱۸۹۳ «داستان مرد ناشناس» و یادداشتهای معروف سفر به سیبری با نام «جزیره ساخالین» منتشر شد. به توصیه پزشکان باید در کریمه یا منطقه گرمسیر دیگری استراحت می‌کرد تا سلامت از دست‌رفته‌اش را بازیابد.

محصول سالهای استراحت «خانه‌ای با بالکن»، نمایشنامه «مرغ دریایی»، داستان بلند «سه سال» و داستانهای کوتاه «جنایت»، «آریادانا» و «زن» بودند.

در سال ۱۸۹۷ چخوف در چند روستا مدرسه بنا کرد. برای راحتی حال کشاورزان تلاش بسیار کرد و در عین حال داستان‌های معروف «زندگی من»، «در گاری»، «آدم توی جلد»، «یونیچ»، «مستأجر»، «عزیز دل» و ... را نوشت. یکسال بعد «بانو و سگش» چاپ شد.

در کنار نویسندگی، آنتون چخوف از سال ۱۸۹۱ طبابت نیز می‌کرد و بیماران نیازمند روستایی را رایگان مداوا می‌نمود.

مداوای دیگران به بیماری و خستگی خودش انجامید و با وجود اینکه برادرش را نیز در اثر بیماری سل از دست داده بود، اما اهمیتی به مسلول بودن خود نمی‌داد و تا سال ۱۸۹۷ از دریافت مراقبت پزشکی امتناع کرد. آنگاه که بیماری او را به شدت مورد حمله قرار داد، بنا بر توصیه پزشکان برای درمان کامل به یالتا و سپس به یک مرکز نگهداری بیماران مبتلا به سل در دریای سیاه عزیمت کرد.

هر چند که به جای استراحت، به ترتیب دادن برنامه‌ای برای دریافت اعانه و احداث آسایشگاه مسلولین بود.

در سال ۱۹۰۰ چخوف به عضویت «آکادمی علوم» پترزبورگ انتخاب شد و نمایشنامه «سه خواهر» را نیز در همان سال تنظیم کرد.

سال ۱۹۰۱ سال ازدواج آنتون بیمار با «الگا کنیپر» ستاره هنری تئاتر بود.

شاهکار «باغ آلبالو» در سال ۱۹۰۳ نوشته شد.

سال ۱۹۰۴ بیماری چخوف به اوج رسید و او که دیگر قادر به حرکت نیز نبود، به همراه همسرش به یک آسایشگاه آلمانی در «بادن وایلر» رفت و در همان آسایشگاه در سن چهل و چهار سالگی در ماه ژوئن سال ۱۹۰۴ چشم از جهان فرو بست. پیکر او را به مسکو منتقل کرده و در آرامگاه مشاهیر در صومعه «ناوادیچی» به خاک سپردند. کنستانتین استانیسلاوسکی، رئیس سالن تئاتر معروف هنر مسکو نخستین نمایش

باغ آلبالو را در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۰۷ در گرامیداشت ۴۴ سالگی چخوف و ۲۵ ساله شدن عمر نویسندگی اش به نمایش درآورد.

آثار:

اولین اثر چخوف در روزنامه فکاهی «استروکوزا» منتشر شد. طی هفت سالی که در دانشکده طب به تحصیل اشتغال داشت چهارصد اثر مختلف از داستان، رمان و یادداشت و مقاله و غیره انتشار داد که معروفترین آنها: «پزشک بی مریض»، «مرد زود رنج» و «برادرم» بود. چخوف حدود ۴۰۰ داستان کوتاه و ۶ نمایشنامه بلند نوشت. شهرت او به عنوان نمایشنامه‌نویس به خاطر نمایشنامه‌های «مرغ دریایی»، «دایی وانیا»، «سه خواهر» و «باغ آلبالو» است. بیش از ۷۰ فیلم براساس نمایشنامه‌ها و داستانهای وی ساخته شده‌اند. قهرمانان اصلی نمایشنامه‌های او آدم‌های معمولی معمولی از تمام طبقات جامعه‌اند. مطلب قابل توجه این نمایشنامه‌ها، نه حرکات نمایشی، بلکه درون آنها و روانشناسی شخصیت آنهاست.

پزشکان، شخصیت‌های برجسته داستانهای چخوف را تشکیل می‌دهند که البته همیشه تحسین نمی‌شوند. در «ایوانف»، اولین نمایشنامه بلند چخوف، دکتر لووف نه تنها نمی‌تواند افسردگی ایوانف را تشخیص دهد بلکه از درمان بیماری سل همسر وی نیز عاجز است. دورن، یک پزشک دهکده در «مرغ دریایی» پس از ۳۰ سال طبابت همه چیز زندگی خود را از دست می‌دهد و مانند لووف بیش از آنکه شفادهنده باشد، اشتباه می‌کند. در «سه خواهر»، دکتر چیبوتکین یک

شکست خورده الکلی است و تصدیق می‌کند که تمام دانش خود درباره پزشکی را از یاد برده است.

میخائیل آستروف، پزشک دهکده در «دایی وانیا» زندگی خود را چنین توصیف می‌کند: «صبح تا شب را سر پا، بدون لحظه‌ای آرامش سپری می‌کنم و سپس نگران از آنکه توسط بیماری فراخوانده شوم می‌خوابم. در تمام این اوقات، یک روز مرخصی هم نداشته‌ام».

از زبان چخوف:

...من آنتون چخوف در هفدهم ژانویه سال ۱۸۶۰ در «تاگانرک» به دنیا آمده‌ام. در سال ۱۸۷۹ به دانشگاه مسکو رفتم و در دانشکده پزشکی نام نویسی کردم. در آن موقع عقیده مبهم و اطلاع گنگی از دانشکده‌ها داشتم و یادم نیست که چرا دانشکده پزشکی را انتخاب کردم. اما بعدها هم از این انتخاب خود پشیمان نشدم. در همان سال اول دانشکده به نویسندگی در مجلات هفتگی و روزنامه‌ها پرداختم و وقتی دانشکده را تمام کردم نویسندگی حرفه‌ام شده بود. در سال ۱۸۸۸ جایزه پوشکین به من عطا شد در سال ۱۸۹۰ به جزیره ساخالین رفتم که کتابی درباره تبعیدیها بنویسم.

در زندگی ادبی بیست ساله‌ام صرفنظر از گزارشهای حقوقی، یادداشتها مقالاتی که روز به روز در روزنامه انتشار دادم- که پیدا کردن و جمع آوری آنها مشکل است- بیش از سیصد داستان و افسانه نوشته و به چاپ رسانده‌ام. نمایشنامه هم برای تئاتر تنظیم کرده‌ام.

بی شک تحصیلات من در دانشکده پزشکی تأثیر مهمی بر آثار ادبیم داشته است. اطلاعات پزشکی نیروی مشاهده مرا تقویت کرده است و دانش مرا نسبت به جهان و مردم غنی و سرشار کرده است. ارزش حقیقی این علم و تأثیر آن را در آثار ادبی من فقط یک دکتر می تواند درک بکند و علاوه تأثیر مستقیم علم پزشکی در آثار من چنان بوده که از خیلی اشتباهات بر کنار مانده ام. آشنایی من با علوم طبیعی و با متد و روش علمی همیشه مرا در راه منطقی نگاه داشته است و من تا آنجا که ممکن بوده است کوشیده ام که اصول علمی را مورد ملاحظه قرار بدهم و آنجا که رعایت و پیروی از اصول علمی امکان نداشته است اصلاً از نوشتن چنان مطلبی صرفنظر کرده ام.

این را باید اضافه کنم که ابداع هنری همیشه با اصول علمی مطابق نیست. مثلاً محال است که روی صحنه، مرگ یک نفر سم خورده را، آنگونه که در عالم واقع اتفاق می افتد نشان داد. اما می توان با رعایت اصول علمی آن صحنه را به طبیعت نزدیک کرد. چنانکه خواننده یا تماشاچی در عین حالی که کاملاً به ساختگی بودن و عدم واقعیت آن صحنه واقف است، دریابد که با نویسنده مطلعی سرو کار دارد.

چخوف در ایران:

تقریباً تمامی آثار چخوف در ایران توسط مترجمان نامدار چندین بار ترجمه شده‌اند و آثاری نیز درباره زندگی و آثار او به رشته تحریر درآمده‌اند. آثار چخوف به زبان فارسی عبارتند از:

- در میان گودال (۱۳۳۰)، ترجمه کاظم انصاری
- بهترین داستانهای چخوف (۱۳۳۰)، ترجمه سیمین دانشور
- کاکائی (۱۳۳۱)، ترجمه باقر آذریان
- برگزیده کارهای آنتون چخوف (۱۳۴۷)، مترجمین رضا —————
- آذرخی، هوشنگ رادپور
- باغ آلبالو (۱۳۶۲)، ترجمه: بهروز تورانی
- بانو با سگ ملوس و چند داستان دیگر (۱۳۶۳)، ترجمه عبدالحسین نوشین
- حکایت مرد ناشناس (۱۳۶۵)، ترجمه آردوش بوداقیان
- راهب سیاهپوش و نه داستان دیگر (۱۳۶۸)، ترجمه یحیی هدی
- کارمندها: مجموعه داستان (۱۳۶۹)، ترجمه آردوش بوداقیان
- گرگها و آدمها (۱۳۶۹)، ترجمه کورش مهربان
- درباره عشق و چند داستان دیگر (۱۳۷۰)، ترجمه امیررحیمی
- حکایت غمبار (۱۳۷۹)، ترجمه عبدالحسین نوشین
- زندگی من (۱۳۷۹)، ترجمه احمد گلشیری
- مجموعه آثار آنتون پاولویچ چخوف (۱۳۸۱)، ترجمه س —————
- استپانیان
- آواز قو: طرح نمایشی در یک پرده، ترجمه صادق سرابی
- به سلامتی خانمها یک صد داستان و طنز کوتاه (۱۳۸۲)، ترجمه حمیدرضا آتش برآب، بابک شهاب
- سه سال (۱۳۸۴)، ترجمه هاجر خانمحمد

- برگزیده آثار آنتوان چخوف (۱۳۸۴)، ترجمه رضا آذرخشی، هوشنگ رادپور
- زندگی من و یک داستان دیگر (۱۳۸۴)، مترجم جهانگیر افکاری
- دایی وانیا و فرجامین اثر (۱۳۸۵)، مترجم احسان مجید تجربیشی
- مرغ دریایی (۱۳۸۵)، ترجمه کامران فانی
- ۲۰ داستان از چخوف (۱۳۸۶)، گردآوری و ترجمه: حبیب گوهری راد
- فاسق، ترجمه همایون نوراحمر
- آموزگار و چند داستان دیگر، ترجمه کاظم انصاری
- بانو با سگ ملوس: و داستانهای دیگر، ترجمه نوشین
- حاکم جدید، ترجمه حسن جلالی
- تاتیانا ریپین و سالگرد، ترجمه فرمزد
- استپها، ترجمه هوشنگ پیرنظر
- اطاق شماره ۶، ترجمه کاظم انصاری
- ایوانف: نمایشنامه در چهار پرده، ترجمه: سعید حمیدیان
- پلاتونوف دیوانه، ترجمه ماندانا بنی‌اعتماد
- تیفوس «برگزیده داستان»، ترجمه‌ی ع - اشراقی
- خواستگاری: کمدی در یک پرده، ترجمه ح - عباسپور
- در راه سیرنا، ترجمه بیژن راستی مقدم
- دشمنان، ترجمه سیمین دانشور
- دوئل، ترجمه یحیی هدی
- رخ دریایی، ترجمه کامران فانی

- روستائیان، روشنایی‌ها، داستان مرد ناشناس ترجمه کریم کشاورز، ترجمه مهدی پرتوی
 - روشنائی‌ها، ترجمه: عزیزالله سامان
 - سه‌خواهر: نمایشنامه در چهار پرده، ترجمه سعید حمیدیان، کامران فانی
 - صحرا، ترجمه کیخسرو کشاورزی
 - کاشتانکا: سگ ولگرد، ترجمه عبدالرحمن حلوی
 - منتخبی از داستانها و نمایشنامه‌های چخوف، ترجمه روحی ارباب
 - نامه‌های چخوف، ترجمه هوشنگ پیرنظر
 - دای و انیا (نمایشنامه در چهار پرده)، ترجمه هوشنگ پیرنظر
- درباره چخوف:
- سه سال ترجمه، هاجر خانمحمد؛ همراه با کتابشناسی ترجمه‌های فارسی آثار چخوف
 - در شاهراه: نگرشی نمایشی در یک پرده و مضرات دخانیات تک‌گویی ... ترجمه داریوش مودبیان
 - دفترهای تئاتر: مجموعه مقالات ویژه‌ی کمدهای تک پرده‌ای چخوف (۱۳۸۳) به‌کوشش حمید احیا!...؛ مترجمان حمید احیا!...

منابع:

کتاب:

۱. Старыгина Н.Н. История русской литературы второй половины XIX века. М., 2001
۲. Минералов Ю.И. История русской литературы XIX века 40 – 60 годы
۳. Аношкина В.Н., Громова Л.Д. История русской литературы XIX века. 1880-1830 годы. Учебник для студентов Вузов. В 2 частях.
۴. Соколов А.Г. История русской литературы конца XIX – начала XX века
۵. Крупчанов Л.М. История русской литературной критики XIX века

سایت اینترنتی:

1. <http://www.rvb.ru/19vek/index.htm>
2. <http://www.rulex.ru/01272030.htm>
3. http://www.gumfak.ru/otech_proizv19.shtml
4. <http://www.klassika.ru>
5. <http://lib.ru>
6. <http://az.lib.ru>